

شرح قسمتی از اول کتاب شرح زیارة الجامعة الكبيرة

السید کاظم الرشتی

النسخة العربية الأصلية



شرح قسمتی از اول کتاب شرح زیارة الجامعة الكبيرة

من مصنفات

السید کاظم بن السید قاسم الحسینی الرشتی

جواهر الحكم، المجلد الثاني

شركة الغدير للطباعة و النشر المحدودة

البصرة - العراق

شهر جمادی الاولى سنة 1432 هجرية

بسم الله و الحمد لله و الصلوة علی محمد و آله الطاهرين

روى محمد بن علی ابن الحسين ابن بابويه عن علی بن احمد بن موسى و الحسين ابن ابراهيم بن احمد الكاتب عن محمد بن ابی عبد الله الكوفي عن محمد بن اسمعيل البرمکی عن موسى بن عبد الله النخعی قال قلت لعلی بن محمد بن علی بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام علمنی یا بن رسول الله قولاً اقولہ بليغا كاملاً اذا زرت واحدا منكم

چونکه شارح سلمه الله تعالى احوال رجال مذکور را تفصیلاً متوجه شده و کما هو حقّه ذکر فرموده از اینکه بیان این مراتب بجهت عوام انتفاعی نداشت لهذا ترجمه آن را ترك نموده ترجمه خلاصه کلام در صحت سند این زیارة می نمائیم بدانکه بعد از ذکر احوال رجال فرمود :

پس بدانکه شیخ تقی شیخ محمد تقی مجلسی (ره) در شرح فقیه ذکر نموده خوایی را که دید در فضل این زیارة و گردانید آن رؤیا را از جمله مقررات و مرجحات و صورته آنچه ذکر نموده این است که گفت در آن شرح زیارة جامع و جمیع ائمه علیهم السلام پیش مشهد هر یک از ایشان علیهم السلام زیارت میکند زائر در حالتی که قصد کننده باشد امام حاضر را



ORIGINAL

بالاصالة و سایر ائمه را بالتبع و شخصی که توفیق حضور خدمت یکی از ایشان علیهم السلام را ادراک نکرده ملاحظه جمیع ائمه می کند هر گاه قصد کند در هر مرتبه یکی از ائمه را بترتیب و مابقی را بالتبع بهتر خواهد بود چنانکه من همچو می کردم و دیدم در رؤیاء حقّه که تقریر کرد امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام برای من و تحسین آن فرمود حضرت بر این زیارت در وقتی که توفیق داد مرا حق سبحانه تعالی بر زیارة امیرالمؤمنین علیه السلام شروع کردم در حوالی روضه مبارکه آن حضرت در مجاهدات نفسانیه تا آنکه گشود حق تعالی بیرکت آن حضرت صلوات الله علیه بر من درهای مکاشفاتی را که محتمل آن نمیتواند شد عقلهای ناقص ضعیف دیدم در آن عالم رؤیا اگر خواهم میگویم در میانه خواب و بیداری از وقتی که من در رواق عمران بودم که آمدم بسرمن رأی و دیدم مشهد آن را در نهایت بلندی و زینت و دیدم که بر دو قبر آن حضرات که علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری علیهما السلام باشند لباس سبزی افکنده اند از لباسهای بهشت بجهت اینکه من بآن خوی و نزافت (نظافت ظ) لباس در دنیا ندیده بودم و دیدم مولای ما و مولای کل خالق صاحب الزمان علیه السلام که نشسته بود پشت مبارکش بقبر بود و رویش بطرف در پس چون دیدم آن حضرت را شروع کردم در زیارة باواز بلند مثل مداحین پس چون تمام کردم فرمود آن حضرت (ع) چه خوب زیارتی می باشد این زیارت گفتم مولای من جانم فدای تو باد این زیارت زیارت جد تو است و اشاره کردم بجانب قبر آن حضرت فرمود بلی داخل شو چون داخل شدم ایستادم بنزدیکی در پس فرمودند پیش بیا گفتم ای مولای من میترسم که بسبب بی ادبی کافر گردم حضرت فرمود که باکی نیست هر گاه باذن ما باشد پس اندکی پیش رفتم و بودم من ترسان و لرزان پس فرمود پیش بیا پیش بیا تا آنکه بنزدیک آن حضرت رسیدم فرمود که بنشین عرض کردم می ترسم مولای من فرمود که مترس پس چون نشستم مثل نشستن بنده پیش روی آقای خود فرمود آن حضرت که راحت بنشین و مربع بنشین که تعب بسیار کشیدی پیاده و پابرهنه آمدی خلاصه واقع شد از آن حضرت نسبت به بنده خود الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه که ممکن نیست شمردن آنها و فراموش کردم بسیار از آن را پس بیدار شدم از آن خواب و میسر شد بجهت من در همان روز اسباب زیارت در وقتی که راه مسدود بود و بجهت من موانع بسیار عظیمی رو داده شده بود چون رفع موانع شد پیاده و پابرهنه رفتم تا سرمن رأی چنانکه حضرت صاحب علیه السلام فرموده بود و همان شب را بتمامه در روضه مقدسه بسر بردم و زیارت کردم مکرر آن حضرت را باین زیارت و ظاهر شد در راه و در روضه مبارکه کرامات عجیبه که ذکر آنها بتفصیل طول دارد خلاصه کلام آنکه شکی نیست برای من که این زیارت از ابی الحسن محمد الهادی علیه السلام است بتقریر حضرت صاحب علیه السلام و شکی ندارم که این زیارت اکل زیارات است بلکه بعد از این رؤیا اکثر اوقات زیارت میکنم ائمه معصومین صلوات الله علیهم را باین زیارت و در عتبات عالیات زیارت نکردم مگر بهمین زیارت و باین سبب است که بتأخیر انداختم شرح اکثر زیارات را برای آنکه اول این زیارت را شرح کنم تمام شد آنچه که ذکر کرده بود ملا محمدتقی (ره) در شرح فقیه قبل از شرح این زیارت و ظاهر کلامش این است که در نزد او این زیارت بهمین رؤیا ثابت شده است که از امام است علیه السلام و وجه ثبوت این زیارت آن است که ما اشاره بر آن کردیم سابق از اینکه از قبول کردن کل فرقه محقه این زیارت را بحیثی که دو نفر در این اختلاف نکرده اند و از اشتغال او بر الفاظ بلیغه و امور بدیعه و اسرار منیفه و احوال شریفه فویقه که گواهی میدهد عقل سلیم بصحت ورود این زیارت از آن امام عظیم فان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورا

فقال (ع) اذا صرت بالباب فقف و اشهد الشهادتين و انت علی غسل فاذا دخلت و رأیت القبر فقف و کبر الله ثلاثین ثم امش قليلا و عليك بالسکينة و الوقار و قارب بین خطاک ثم قف و کبر الله ثلاثین ثم ادن من القبر و کبر الله اربعین تکبيرة

، یعنی چون رسیدی بر در روضه مقدسه پس بایست و شهادتین بگو در حالتی که با غسل باشی پس چون داخل روضه شوی و به بینی قبر شریف را پس بایست و بگو الله اکبر الله اکبر سی مرتبه پس اندکی پیش برو و بر توباد بسکینه و وقار و نزدیک کن گامهای خود را پس بایست و بگو الله اکبر الله اکبر سی مرتبه پس نزدیک قبر برو و بگو الله اکبر چهل مرتبه ، و تحقیق حق مطلب را شارح سلمه الله تعالی بیان فرموده بلفظی که ترجمه اش این است یعنی چون برسی بدر روضه مقدسه علی ساکنها آلاف التحية پس باخبر باش و هشیار شو که این روضه حظیره قدس است و محل فرود آمدن افنده ملائکه و جن و انس و معرس ولی حساب آن چنانی است که بسوی او است مآب در هنگامی که حق قایم شود و باطل مضمحل گردد پس تو در قیام تو ظاهرا نشسته باش باطنا بصورت تشهد و اشک بریز از دیده های خود بتحقیق که خوانده شدی برای حساب و در اینجا گویا می شود بر تو کتاب چنانکه حق تعالی می فرماید هذا کتابنا ينطق علیکم بالحق یعنی این است کتاب ما که گویا می شود بر شما بحق و راستی و مراد بکتاب ائمه اند صلوات الله علیهم و هشیار باش که موقف تو در روضه مبارکه مثل موقف تو است در روز حساب پس بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

مترجم گوید که مراد از حظیره قدس بهشت است چه حظیره در لغت باغی را گویند که بر آن حصار کشیده باشند و قدس میگویند برای آنکه مقدس و منزّه است از کل مکروه و سقم و الم و حزن و شدة و مرض و بلا چنانکه حق تعالی می فرماید فیها ما تشبیه الانفس و تلذ الاعین یعنی در او است آنچه که نفس خواهش میکند و چشم لذت میرد چنانکه وارد شده است از اهل عصمة علیهم السلام که مؤمن در بهشت در قصر خود می بیند نوری را که ساطع است چون نظر می کند صورت حوریه را می بیند که از نور او قصرش روشن گردیده پس می پرسد از او که کیستی تو که من بهتر از تو ندیدم پس میگوید آن حوریه که منم آنکه حق تعالی فرموده و لدینا مزید پس می آید بسوی آن مؤمن پس مجامعت می کند با آن زن چهارصد سال پس از هم جدا میشوند بدون اینکه بایشان ملالی رو داده باشد و در حدیث دیگر وارد شده که مؤمن در بهشت در قصر خود چون ببیند نوری را که روشنایی انداخته در قصر خود پس گمان میکند که آن نور خدای تعالی است که تجلی کرده بر آن بنده پس نظر میکند صورتی بنظرش در می آید چنانکه یکی از شما ستاره را به بیند پس مضطرب می شود و میگوید کیستی تو که من بهتر از تو ندیدم پس میگوید منم آنکه خدای تعالی فرموده فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین پس قصد می کند مؤمن بسوی آن زن میگوید که برنخیز ای دوست خدا بدرستی که من بجهت توام پس فرود می آید بسوی آن مؤمن پس معانقه می کنند چهارصد سال در توانائی صد جوان پس جدا میشوند از هم بدون اینکه ملالی بایشان برسد و در روایت دیگر وارد شده که قصور اهل بهشت از یک یاقوت سرخ و زمرد سبز و در سفید و همه اینها دیده می شود باطن ایشان از ظاهر ایشان و ظاهر ایشان از باطن ایشان و اگر از طلا و نقره باشند باز چنین است بجهت اینکه طلا و نقره بهشت شفاف می باشد و حاجب ماوراء نیست و چگونه خواهد بود در چنین مکانی شدت و الم و فقر و هرم در تفسیر قوله تعالی اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا وارد شده از اهل بیت عصمت علیهم السلام که ملائکه مقربین می آیند بسوی قصر مؤمن در بهشت به پارچه های از نور و طلب اذن میکنند بر آن باینکه پروردگار میخواند آن بنده را بجهت زیارت پس می زنند حلقه در قصر را و میگویند یا علی پس دربانان پرسند کیست بر در ملائکه گویند که مائیم فرستاده پروردگار جل و علا بسوی ولی الله و اذن میخواهم در زیارت پس میگویند بایستید تا اینکه ما اذن بپرسم پس میزنند حلقه در دیگر قصر را و میگویند یا علی پس بگویند دربانان دیگر که کیست بر در گویند دربانان اول که ملائکه مقربین بر در قصر ایستاده و اذن دخول بجهت زیارت مؤمن میخوانند پس میگویند که بگوئید بایشان که بایستند تا ما اذن بطلبیم و آن دربانان بر در دیگر می آیند و همچنین تا منتهی می شود بدر اخیر پس آن دربانان

میگویند که ولی الله با زوجه خود حوریه خلوت کرده است پس می‌ایستند ملائکه تا آن زمانی را که خدا میداند تا اینکه فارغ می‌شود مؤمن پس اذن میدهد ملائکه را پس داخل میشوند بر او از درهای غرفه و سلام میکنند بر آن مؤمن و میگویند که پروردگار تو میخواند ترا بجهت زیارة و این است تفسیر قوله تعالى و الملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و امثال این مذکورات احادیث الی غیر النهایه وارد شده پس ثابت شد که بهشت مقدس و منزله از جمیع مکاره و آلام می‌باشد پس حظیره قدس باین اعتبار میگویند بدانکه دوستی ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بهشت است و دشمنی ایشان دوزخ است یعنی مستوجب بهشت نمی‌شود مگر کسی که دوست ایشان علیهم السلام باشد و مستوجب دوزخ نمی‌گردد مگر کسی که دشمنی با اهل بیت داشت باشد و حدیث انا قسم الجنة و النار و یا علی انت قسم الجنة و النار اشاره بهمین معنی می‌باشد و دلیل بر این مدعا آنکه که هیچکس مستوجب رضوان و غفران حضرت سبحان نمی‌گردد مگر وقتی که معرفت ذات و اسماء و صفات و احکام و شرایع او را حاصل شد و این معرفت ممکن نیست بجهت احدی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه عبد صالح مگر بتعریف و دلالة ائمه معصومین علیهم السلام چنانکه سید الوصیین امیرالمؤمنین علیه و علی اخیه و اولاده صلوة المصلین ابد الابدین می فرماید لایعرف الله الا بسبیل معرفتنا یعنی خدا جل و علا شناخته نمی‌شود مگر بآن طریقی که ما دلالة بر آن نموده‌ایم این یکی از معانی این حدیث است تفصیل مطلب انشاء الله بعد خواهد آمد پس هر کس که مبغض شد ایشان را اخذ نخواهد کرد و هر کس که بشناسد خدا را بغیر تعریف ایشان مشرک خواهد بود و مشرک را آمرزش نباشد چه صریح قرآن ناطق است که ان الله لایغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء پس مستوجب نار خواهد بود و حدیث قدسی انی لادخل الجنة من اطاع علیا (ع) و ان عصائی و ادخل النار من عصی علیا و ان اطاعنی اشاره بهمین معنی است چه هر کس که معرفت را از آن منبع حکمت اخذ نمود و اطاعت آن حضرت نمود بعینه اطاعت خداوند کرده است و معاصی جزئیّه معارضه با آن نمیتواند کرد خداوند خواهد آمرزید چنین کسی را و هر کس که اخذ نکرد معرفت از آن حضرت اطاعت او خدای را عین معصیت او است چه ما ثابت کردیم که اخذ احکام و شریعت بدون این چهارده نفر عین شرک بخدا است طاعت مشرک چه نفع می‌بخشد پس در نار خواهد بود و بر همین قیاس است حدیث حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة و همچنین وارد شده که شخصی می‌گفت اللهم ادخلنا الجنة حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند بآن شخص لاتقل هكذا انتم فی الجنة بل قل اللهم لاتخرجنا منها یعنی مگو که خدایا ما را داخل بهشت گردان بلکه شما در بهشتید بگو خدایا ما را از بهشت بیرون مکن و در حدیث دیگر از امام ابی‌الحسن علی بن موسی الرضا در فضل زیارت آن حضرت مروی است که آن حضرت فرمود ان بخراسان لبقعة یأتی علیها زمان تصیر مختلف الملائكة فلا یزال فوج ینزل و فوج یصعد الی ان ینفخ الصور فقیل له یا بن رسول الله و اية بقعة قال هی ارض طوس و هی والله روضة من ریاض الجنة من زارنی فی تلك البقعة کان کمن زار رسول الله (ص) و کتب الله له ثواب الف حجة مبرورة و الف عمرة مقبولة و کنت انا و آبائی شفعاؤه یوم القيمة یعنی بدرستی که در خراسان بقعه‌ایست که می‌آید بر آن زمانی که مکان آمد و شد ملائکه گردد پس همیشه فوجی از ملائکه فرود می‌آیند در آن بقعه و فوجی بالا می‌روند تا اینکه صور دمیده شود پس حضار عرض کردند یا بن رسول الله کدام بقعه است آن فرمود آن بقعه زمین طوس است و آن زمین بخدا قسم باغی است از باغهای بهشت هر کس که زیارت کند مرا در آن بقعه مثل کسی است که رسول الله (ص) را زیارت کرده باشد و می‌نویسد خدای تعالی در نامه اعمال او ثواب هزار حج و هزار عمره قبول شده و می‌باشم من با پدران خود شفیع آن زائر در روز قیامت و امثال این احادیث بسیار است و ادله عقلیه مشار باین هستند این است معنی حظیره

قدس

اما فقره ثانیه که محل فرود آمدن افتده ملائکه و جن و انس است پس بدانکه افتده جمع فؤاد است و بجهت فؤاد سبب استعمال اهل شرع علیهم السلام اسامی متعدده می باشد اول نور الله دوم مظهر الله سیم آیه معرفه الله چهارم معلوم پنجم سر ششم احدیه هفتم نور مشرق از صبح ازل هشتم صبح طالع نهم علم دهم نفس

اما اول پس در حدیثی که مأثور است از خیر الوصیین امیرالمؤمنین علی اخیه و علیه و اولاده صلوة المصلین و آن این است اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله چون سؤال کردند از آن حضرت که مراد بنور الله چیست فرمود که فؤاد

اما دوم پس در حدیثی که باز از آن حضرت مأثور است که لا تحیط به الاوهام بل تجلی لها بها و بها امتنع منها یعنی احاطه نمی کند بکنه ذات حق اوهام بلکه تجلی کرده برای آن اوهام بنفس خودشان نه بشئی دیگر و بآن اوهام محبوب شده است از اوهام چنانکه امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه احتجب بغیر حجاب محبوب و استتر بغیر ستر مستور یعنی نیست میانه حق و خلق حجابی بغیر نفس نفس خلق محبوب شد از خلق بدون حجاب علیحده و پنهان شد از ایشان بدون پوشش غیری ، تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ، از فریب نقش نتوان خامه نقاش دیدور نه در این سقف (زنگاری ظ) یکی در کار هست زینهار که از این کلمات میل بباطل مکنید که آنچه را که صوفیین فهمیده اند غلط است و (فیما ظ) بعد انشاء الله تعالی بیان این مدعا خواهد شد تفتن و ظهور الله بعبد برای عبد بفؤاد معلوم میگردد

اما سیم پس برای اینکه صفة الله است و شئی را بصفه او می شناسند و صفت آیه معرفت ذات است چون معرفه الله بفؤاد حاصل می شود پس آیه معرفه الله خواهد بود

اما چهارم پس در حدیثی که باز از آن حضرت علیه السلام مأثور است که فرمودند در معنی حقیقة کشف سبحات جلال من غیر اشاره محو الموهوم و صحو المعلوم چون کشف سبحات جلال و محو موهوم که عبارت باشد از قطع نظر نمودن از هر که خیال و قلب توجه بآن می نماید حاصل شد صحو معلوم خواهد حاصل شد که آن صفة الله باشد و آن فؤاد است

اما پنجم باز در همان حدیث شریف می فرماید هتك الستر لغلبة السر چون هتك شد استار و حجب میانه این کس و میانه حق تعالی ظاهر می شود حق برای او و این است مراد بغلبه سر و نیست مراد از هتك استار و حجب و ظهور حق اینکه هیچ باقی نمی ماند مگر حق چنانکه آن شخص گفته :

چه ممکن گرد امکان برفشاند بجز واجب دیگر چیزی نماند

بلکه مراد این است که نور الله تجلی می کند بآن عبد و می شناسد بآن نور حق را و آن فؤاد است

اما ششم پس باز در همان حدیث شریف می فرماید جذب الاحدیه لصفة التوحید بعد از آنکه جذب صفة توحید که عبارت از سبحات جلال و موهوم است شد باقی نخواهد ماند مگر احدیه که فؤاد عبارت از آن است و مراد از احدیه حقیقة و ذات تو است با قطع نظر از اعتبارات و شئونات چه توئی که توانی زایل کرد نفس خود را و آنچه مرتبط باو است چنانکه شاعر میگوید : تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز ، و شاهد بر مدعا قول حق سبحانه و تعالی است

در حدیث قدسی چون سؤال کرد پیغمبری از پیغمبران از کیفیت وصول بمقام قرب و انس بقول خود یا رب کیف الوصول الیک یعنی بار الها چگونه بدرجه وصل تو توان رسید و بچه حیلہ مشاهده مقام قرب توان نمود فرمود حق جل و علا الق نفسك و تعال الی یعنی هویت خود را بینداز و جبل انیت را منهدم ساز آن زمان بسوی من بیا نعم ما قال :

ای نه یله ده یله هر ده یله کنصراف وجود باش خود را جله کن

یک صبح باخلاص بیا بر در دوستگر کام تو بر نیامد آنکه گله کن

اما هفتم پس باز آن حضرت صلوات الله و سلامه علی اخیه و علیه و اولاده صلوات المصلین ابد الابدین می فرماید که نور اشراق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره نور خبر مبتدا محذوف است مقدر کلام این است که الحقیقه نور یعنی حقیقه معرفه الله نوری است که مشرق و طالع است از صبح ازل و مراد از اشراق و طلوع حدوث آن نور است نه آنچه توهم کرده اند جمعی که آن نور ذات مجرد از کل اعتبارات خلقیه و حقیقه است و مراد از صبح مشیت است که عبارت از فعل الله باشد و مراد از ازل ذات لم یزل حق سبحانه تعالی است و مراد از توحید در هیاکل التوحید صفت نور است و مراد از هیاکل صفت توحید است و مراد از آثار صفة هیاکل یعنی حقیقت نوری است که مشرق است از صبح مشیت و همین است وجود بدون قیود و حدود و سبحات مکشوفه که از این گاهی تعبیر بفؤاد میکنند و گاهی بوجود بدون قیود تعبیر مینمایند و گاهی نور الله میخوانند و اسامی مذکوره قبل و غیر مذکوره و توحید صفة نور است یعنی آن نور در مکانی نیست و مکانی خالی از این نه قبلی برایش صورت نه بندد و بعدی بجهت او متصور نه بلکه قبلش عین بعدش است و خفایش عین ظهورش است اولش نفس آخرش است ظاهرش حقیقت باطنش است و همه جهات جهات او است و خالی از او جهتی نی در زمانی نیست و وصفی بر او واقع نمی شود و نیست چون او چیزی هر چه را که توهم کنی آن غیر او است بری است از امکانه و حدود و جهات و اوقات و اضداد و انداد و کلیه و جزئیة و عموم و خصوص و اجمال و تقیید و سایر صفات خلقیه و این است معنی لیس کثله شئی هر گاه آن صفت را که عبارت از نور باشد بصفات خلق بشناسیم لازم است که پروردگار را بصفات خلق بشناسیم چه از اسامی این نور یکی نفس است چنانکه می آید و حضرت امیرالمؤمنین افضل الاولین و آخرین نفس رسول الله سید المرسلین می فرماید من عرف نفسه فقد عرف ربه پس چون نفس را بصفات خلق شناختیم پس رب را بصفات خلق خواهیم شناخت تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا توهم مکن که صحیح نیست اتصاف ممکن بصفات واجب عقلا و نقلا که ما بجهة رفع توهم تو میگوئیم صحیح است عقلا و نقلا اما عقلا که گذشت و دیگر اینکه چون از کل انوار نفس تجرید کردی و از هر ملاحظه قطع نظر نمودی بلکه از ملاحظه قطع نظر نمودی بلکه از قطع نظر نمودی و ملاحظه ترک ملاحظه نمودی لازم است که متصف سازی نفس را باین صفات چو باقی نمی ماند مگر وجودی که ملتبس نمی شود بچیزی و نیست مثلش چیزی بجهت اینکه این التباس و مماثلہ غیر تو است تجرید ترا لازم است و اما فعلا پس بجهت موجود بودن امثال این فقرات در ادعیه و در احادیث و نظر کن کلام صاحب العصر و الزمان علیه و علی آبائه آلاف التحية والسلام و در دعای کل یوم شهر رجب می فرماید فجعلتهم معادن لکلماتک و ارکانا لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک التي لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بها من عرفک لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک فتقها و رتقها بیدک بدوھا منك عودھا الیک و این کلمات واضحه الدلالات صریح بر مطلب ما می باشند توهم مکن که این مساوات من جمیع الوجوه است تا لازم بیاید که حادث قدیم باشد بلکه این مساواة در تعریف و تعرف و معرفة است چنانکه در مابعد

انشاء الله تمثال بقائم خواهیم زد و بیان مرام بنه‌چی خواهیم نمود که زنگ شبهه از آئینه خواطر طالبین حق زدوده گردد بخلاف کسانی که تشکیک را سرمایه زندگانی خود نموده باشند که ایشان ابد الآبدین در این ورطه خواهند بود ،

در این ورطه کشتی فروشد هزار که نامد از آن تخته بر کنار

و حاصل آنکه این تجرید از کل بانوار صفت نور است و همین تجرید عبارت از توحید است که سابق گفتیم صفت نور است و باید که بجهت آن نور صفتی باشد که افاده تجرید کند و الا چه معنی خواهد داشت تجرید چه تجرید بعد از اندک‌کاجبل انیة (ظ) و انهدام اساس هویة است و آن صفت مفیده تجرید را هیکل توحید گویند و از برای آن نور آثاری هست که صادر می‌شود از هیکل توحید و همین مراد از قول آن حضرت علیه السلام است که تلوح علی هیاکل التوحید آثاره و مراد بتلویح آثار بر هیاکل ظهور آثار است بر آن در حالتی که مشابه است مر آن هیاکل را چه طریقه استاد سلمه الله تعالی این است که اثر مشابه صفت مؤثر است بدلیل حکمت و دلیل مجادله اما دلیل حکمت پس می‌گوئیم که حق تعالی در کلام مجید خود می‌فرماید سنریمهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق چون نظر میکنم در آفاق و آثار هیچ اثری را مشاهده نمی‌کنیم مگر اینکه شباهت دارد با فعل مؤثر که صفت او است و هیچ دلالت بر نفس مؤثر ندارد مثلاً حسن خط یا سوء خط دلالت بر استقامت حرکت دست کاتب و اعوجاج آن می‌کند و هیچ دلالتی بکاتب ندارد باحدی از دلالات ثلث پل اینقدر دلالت دارد که این اثری است از کاتب و آن مؤثر است و لیکن دلالت ندارد مشابهت آن با کاتب را و اما دلیل مجادله بالتی هی احسن این است که اثری که از فعل صادر می‌شود خالی از این نیست یا اینکه از برای آن اثر هیئتی هست یا نیست شق دوم باطل است بحکم ضرورت و شق اول خالی از این نیست یا آنکه مشابهت با فعل دارد یا ندارد بلکه مشابهت بغیر دارد شق ثانی جایز نیست و الا صحیح نخواهد بود اسناد آن اثر را بفعل چه مباین شئی چگونه مسند بشئی میتواند شد پس اول محقق خواهد شد که آن هیئت باید شباهت بفعل داشته باشد اگر حجاب غفلت از پیش روی ما بردارند هرآئینه مشاهده خواهیم کرد که کل افعال شخص شباهت بفعل او دارد پس ظاهر شد باین بیان برای تو که آثار آن نور ظاهر میشوند بر صورت فعل او که هیاکل توحید باشد پس مراد حضرت علیه السلام آن بود و الله اعلم که می‌خواست بیان کند بجهت کمال که هر چه منسوب است بسوی تو از صفات ذات چون توحید و از صفات فعل مثل هیاکل توحید و از آثار فعل مثل آثار غیر ذات و حقیقت تو که فؤاد عبارت از آن است می‌باشد تا بداند فنای این اشیاء را در بقای ذات این است تحقیق مرام در این مقام

اما هشتم باز در همان حدیث شریف فرموده اطفأ السراج و قد طلع الصبح بدانکه مراد از سراج نور علمی و عقلی و نور بصری و سمعی و شمی و ذوق و لمسی است یعنی ای کمال هر گاه نظر بکنی بخیال و علم تو که ادراک نمی‌کند مگر صور مجرده را و نظر بکنی بعقل تو که ادراک نمی‌کند مگر معانی مجرده را و نه بچشم تو که ادراک نمی‌کند مگر الوان را و نه بگوش تو که ادراک نمی‌کند مگر اصوات را و نه بشم تو که ادراک نمی‌کند مگر روایح را و نه بلامسه تو که ادراک نمی‌کند مگر اجسام را و نه بذوق تو که ادراک نمی‌کند مگر طعوم را و چراغی در ظلمات جسم بغیر از این قوای ظاهره و باطنه برای تو نیست چون استعمال نمای ایشان را در آنچه مخلوقند برای آن پس اطفاء نمودی آن را و نمیتوانی اطفاء نمود مگر وقتی که مستغنی شوی از ایشان بنوری که اقوی است از ایشان مثل طلوع صبح مثلاً چه صبح چون طالع شد احتیاجی بچراغ نیست چه طلوع صبح روشن می‌کند جمیع ظلمات را بخلاف سراج پس چون ظاهر شد آن نور عظیم بسبب طلوع صبح ازل باطل می‌شود فائده چراغهای مذکوره چه او را بعد از این انتفاعی نخواهد بود در انکشاف آنچه

استعمال ایشان بجهت کشف آن بود بعله اینکه نور قوی چون ظاهر شد باطل می شود فائده انوار ضعیفه لهذا فرمود حضرت اطفأ السراج و قد طلع الصبح ، خورشید را نجسته کسی با چراغها ، و مراد از صبح طالع فؤاد است چه این فقرات را با یکدیگر فرقی نیست و لیکن در ثانی زیادتی بیان است بالنسبه بسوی اولی و مطلوب یکی است چه از کلام کمال زدنی بیانا معلوم می شود

اما نهم پس در بیقی که از آن حضرت صلوات الله علیه مشهور است که فرمود :

اری العلم فی ذل و جوع و محنة و بعد عن الآباء و الاهل و الوطن

بعد از اینکه ذل نفس و جوع بجهت رضای حق تعالی و محنة در عبادت حق طلبا لمرضاته و قطع نظر از کل عالم و از کل ما یأنس به الانسان و از کل اجسام و اجساد و ما فیها من العقول و النفوس و القوى الظاهرة و الباطنة بجهة شخص حاصل شد ظاهر خواهد شد برای او آیه الله و صفة الله و نور الله و فؤاد که حق تعالی را خواهد شناخت حق شناختن و این را حضرت در این بیت علم نامیده است که فرموده می بینم من علم را در مذلة و گرسنگی و عبادت حق تعالی و قطع نظر نمودن از آنچه غیر خدا است و شرح این بیت کما هو حقه بتفصیل طویل در رساله منفرده مسماة بزاد السالکین بیان نموده ام هر که خواهد رجوع بآن کند تا معلوم گردد باو حق مدعا

اما دهم پس در حدیث که باز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مأثور است که فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه و طریق معرفت نفس و تلازم بین معرفتین قبل ذکر شد تکرار مستکره است و تخصیص دادن شارح مد ظله فؤاد برای ملائکه و جن و انس بجهت شرافت ایشان بر مخلوقات و از جهت اینکه چون مدعا و قوف بر در روضه مبارکه است و از برای سایر خلق این نوع و قوف نیست لهذا تخصیص داده ایشان را بذکر و الا بجهة هر خلقی حتی جماد و نبات فؤاد هست یعنی صفتی هست که بآن خدای را می شناسند و پرستش می نمایند و مراد بفرود آمدن افتده تذلل و انکسار و حقارت ایشان است چه کل خلق بجهة ائمه سلام الله علیهم مخلوقند و ایشان علل اربع وجود مخلوقند چنانکه پیشوای ارباب هدی علی مرتضی علیه السلام ما دامت الارض و السماء می فرماید نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنایع لنا یعنی ما صنایع خدائیم و خلق صنایع مایند و تفصیل این مطلب بعد خواهد آمد این است بیان معنی کلام شارح محل فرود آمدن افتده ملائکه و جن و انس بر سبیل اختصار و اقتصار اما فقره ثالثه که آن معرس ولی حساب است پس معنی این فقره این است که چون داخل روضه مبارکه شوی باخبر باش که این مرقد ولی حساب است که بسوی او است مرجع و مآب خلق در وقتی که حق قایم شود و باطل مضمحل گردد که عبارت از روز قیامت باشد بدانکه بجهت ایشان صلوات الله علیهم چهار مقام است اول مقام سر مقنع بسر است که در این مقام محل مشیة الله اند مثل کسر و انکسار که در این مرتبه تضایف میان ایشان و مشیت است که تعقل احدهما موقوف به تعقل آن دیگر می باشد مثل ارض که محل از برای شعاع شمس است که اگر ارض نبود بجهت شمس ظهوری نبود و مقام ثانی مقام معانی است که در این مقام عین الله الناظره و جنب الله و ید الله و رحمة الله و قدرة الله می باشند و مقام ثالث مقام ابواب و سفارة و وساطة میانه حق و خلق در افاضه فیض از جانب حق بخلق و قبول خلق آن فیوضات را پس ایشان باب الله اند بسوی خلق در افاضه وجود و سایر فیوضات رحمانیه و باب الخلقند بسوی خدا در قبول فیض و مقام رابع مقام امامت است که در این مقام خیر خلق خدایند و حجة الله اند بر خلق و هادیند خلق را از ظلمات جهالت بوادی هدایت و تفصیل مطلب کما هو حقه انشاء الله تعالی در شرح و موضع الرسالة بیان خواهد شد پس معلوم شد برای تو از این بیان که ائمه

معصومین علیهم السلام ولی حساب و مرجع و مآب خلق می باشند در مرتبه معانی چنانکه ابوجعفر محمد الباقر علیه السلام می فرماید در حدیث طویلی الی ان قال نحن جنبه و یده و لسانه و حکمه و علمه و حقه اذا شئنا شاء الله و یرید الله ما نرید الی ان قال و لو شئنا خرقنا الارض و صعدنا السماء و ان الینا ایاب هذا الخلق ثم ان علینا حسابهم ، اما فقره رابعه پس تو در قیام خود ظاهراً نشسته باش باطنا بصورت تشهد بیان آن بر وجه اجمال و اختصار این است که چون بدر روضه مقدسه برسی هشیار و باخبر باش که موقف تو در آن مکان عالی مثل موقف تو است در یوم حشر بجهت حساب و صورت آن موقف صورت تشهد است بعله اینکه حق عزوجل هیچ چیز خلق نکرده مگر آنکه مثالی محسوس برایش خلق نمود و عقول ناقصه و ادراک ضعیفه بنی نوع انسان از آن پی بمعارف ربانی برند و در مقام انکار آن برنیایند چنانکه در کلام معجز نظام می فرماید و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتفکرون و مثال موقف حساب را در نماز بخلاق نموده است زیرا که بنده در نماز چون رکوع کند بخواطر می آورد که من اول از خاک بودم پس تذلل و حقارت او در نزد مولای جلیل زیاده گردد پس سر بالا بر میدارد بخواطر می آورد که خداوند عالم مرا از خاک آفریده و خلعت حیات در من پوشانید و مرا تفضیل و تشریف داد بر موات و اعدام چون بسجده رود بخواطر می آورد که پس از این زندگانی موتی هست که خواهم مرد و باز عود بسوی خاک خواهم کرد چون سر از سجده بردارد بخواطر می آورد که بعد از موت حیاتی هست که خداوند عالم ما را زنده خواهد کرد و بقدر اعمال و افعال هر یک ما را جزا خواهد داد و از ما سؤال خواهد کرد که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو در جواب خواهم گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الی آخر التشهد پس صورت تشهد صورت موقف حساب است در قیامت پس چون ثابت شد که امام علیه السلام ولی حساب است پس در حضور مبارکش باید در کمال تذلل و تواضع بود مثل موقف حساب روز قیامت بفهم ای عزیز که مسلک دقیق است و فهم ضعیف تا از صراط مستقیم دور نگردد

چون شارح مد ظله و طال بقائه وجه وقوف بدر حرم محترم را بیان فرمود اکنون بیان می فرماید که سبب شهادتین چیست بلفظی که ترجمه اش این است : که این است و جز این نیست می باشد این موضع موضع شهادتین بعلت اینکه هر که بشناسد که کجا است این مکانی که ایستاده است زائر می بیند حال خود را چون حال ملئکه در عالم انوار چون دیدند آن نور محمد (ص) و آل او را صلوات الله علیهم در غایت تالاً و لمعان گمان کردند که نور پروردگار است پس تسبیح کردند انوار خدا را بلفظ سبحان الله تا بدانند ملئکه که این انوار بندگان خدا نیست پس تسبیح کردند ملائکه و گفتند سبحان الله و توای زیر اگر در محبت ایشان صلوات الله علیهم ثابت قدمی و شناختی ایشان را بنورانی می بینی خود را که ایستاده آن مکانی را که ملائکه ایستاده اند و نظر میکنی بآنچه ملئکه نظر بر آن میکردند و توهم میکنی آنچه را که ملئکه توهم میکردند و میشنوی از کسی که بدر روضه اش ایستاده گواهی میدهد باینکه نیست معبودی سزاوار پرستش موجود مگر خدای یگانه بی مانند و گواهی میدهد که ما بندگان اکرام کرده شده ایم که پیشی نمیگیریم خداوند را بگفتار و فرمان او عمل کنندگانیم میداند آنچه را که پیش روی ما است و آنچه پشت سر ما است و شفاعت نمی کنیم مگر کسی را که خداوند از او خشنود باشد و از خشیت حق سبحانه تعالی ترسان و هراسانیم پس چون شنیدی بگوش دل خود این کلمات را از آن امام علیه السلام میگوئی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و باین شهادت که امام علیه السلام داد میشناسی که سید و نفع ایشان و واسطه میانه ایشان و میانه پروردگار ایشان محمد بن عبدالله بنده خدا است و فرستاده او است بکل خلق پس میگوئی اشهد ان محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و این دو شهادت شرح این است که حق تعالی بپا داشت حق را و میراند باطل را

مترجم گوید که مراد از قول شارح استاد سلمه الله تعالى اگر معرفة نورانية معرفة باطنية است باینکه بدانی که ایشان علیهم السلام محال مشیة الله اند و ایشان معانی الله اند و ایشان باب الله اند و ایشان مفاتیح خزائن غیبند و ایشان خزائنند و ایشان غیبند هر که شناخت ایشان را خدای را شناخت هر که جاهل شد ایشان را خدای را جاهل شد و هر که انکار نمود ایشان را خدا را انکار نمود و بایشان رزق میدهد و خلق می کند و باران نازل می کند و باز میدارد آسمان را که بیفتد بر زمین و میمیراند و زنده می کند و حشر می کند و حساب می کند و ایشان ولی الله اند از عز نه ذل اذ لیس له ولی من الذل و ایشانند که هر گاه آنچه درخت که در روی زمین است قلم گردند و هفت دریا مداد شوند تمام نمی شود ذکر فضل ایشان و مرتبه ایشان و ایشانند که ملکی گام برنمیدارد مگر باذن ایشان و ایشانند که ارسال کردند رسل را و هدایت نمودند سبل را و ایشانند که خدا بلسان ایشان تکلم مینمود با انبیاء و ایشانند که ارض هرگز از وجود ایشان خالی نبود و ایشانند که با کل انبیاء بودند مخفی و با محمد (ص) پیغمبر آخر الزمان بودند آشکارا و ایشانند که شمس و قمر و نجوم برکت اسم ایشان روشنند و امثال اینها از فضایل و مراتب که برای ایشان است صلی الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم و مبغضهم الی یوم الدین الحاصل آنکه هر کس که عارف شد بحق ایشان بمعرفة باطنیه و بشناسد مراتبی را که مرتب گردانیده حق تعالی بجهت ایشان چون داخل روضه مقدسه مبارکه یکی از ایشان صلوات الله علیهم می شود ظاهر می شود برای او نور عظمت و کبریا می بیند حال خود را مثل حال ملائکه در عالم انوار که چون دیدند انوار ایشان را صلی الله علیهم گمان کردند که نور حق تعالی است پس تسبیح کردند آن انوار تا بدانند ملائکه که ایشان عبادند و خدا از صفات ایشان منزّه و مبرا می باشد تعالی عما یقولون علوا کبیرا گمان مکن ای متوهم که بجهت من این مظنه نیست چه من قطع دارم باینکه ایشان عبادند و مخلوقند که حق تعالی گرامی داشته است ایشان را و تفضیل داده بر جمیع خلق و میدانم که این عظمت عظمه امام است و این گمان نمیکنم پس دلیل جاری نخواهد شد بعلت اینکه میگوئیم که آنچه را که تو ادعا داری که من از عظمه الله شناخته ام مقدار رأس شعیری از عظمه امام نیست :

وصف ترا چنانکه توئی چون کنم خیالکز هر چه در خیال من آید زیاده ای

و خلق را چه حد و قابلیت که معرفت بهمرسانند عظمت امام را فضلا عن معرفة الله نشناخت خدای را مگر امام و نشناخته امام را مگر خدا چنانکه جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود یا علی مایعرفک الا الله و انا و مایعرفنی الا الله و انت و مایعرف الله الا انا و انت یعنی که یا علی نشناخت ترا احدی بجز خدا و من و نشناخت مرا احدی بجز خدا و تو و خدا را نشناخت احدی بجز من و تو پس چگونه توانی تو ادعای معرفت امام کرد و حال آنکه حصر نمود رسول الله صلی الله علیه و آله که بجز ما کسی ما را نمیشناسد پس چون داخل روضه میشوی مشاهده میکنی آن عظمت و کبریا که در نظر تو مافوقش متصور نیست گمان بکنی بلکه قطع داری که این کبریا خلق را نمی باشد پس در آن وقت تکبیر میگوید امام و تسبیح و تهلیل می کند تا بدانی که این کبریا از حق جل و علا نیست بلکه از عبدی است از عباد او و از خلقی است از مخلوقات او که خلق کرده او را بقدرت خود و تربیت کرده او را بنعمت خود عظمه الله فوق این است و کبریا الله نه چنین است و ما للتراب و رب الارباب بلکه نسبت این عظمت با عظمه الله مثل نسبت قطره است بدریا و ذره است بخورشید و از این جا است که سید الوصیین امیرالمؤمنین علی اخیه و علیه و زوجته و اولاده صلوات المصلین ابد الابدین می فرماید که الغلاة صغروا عظمه الله یعنی غلاة کوچک شمردند عظمت حق تعالی را چه ایشان لعنهم الله دیدند که این عظمت را فوق نیست و برتر از این تصور نمیتوان کرد حکم کردند که باید ایشان خدا باشند نفهمیدند که عظمه الله مدرک نمی شود و خلق که حادث است چگونه میتواند ادراک کند قدیم را بدانکه مراد بتکبیر

امام این نیست که تکبیر کند یا تهلیل نماید باینکه بشنوی تو بگوش تو بلکه مراد این است که می اندازد در دل تو از کمال رأفة و عطوفة که ایشان را صلوات الله علیهم با شیعیان هست که ای زائر این کبریا که مشاهده میکنی از حق تعالی نیست و آن عظمت را شما ادراک نمیتوانید کرد چه حادث نمیتواند که ادراک کند عظمت قدیم را بلکه این عظمت از ما است و ما حادثیم چنانکه شما حادثید و این عظمت مدر که عظمت حادث است نه عظمت قدیم والله که شخص چون داخل شود بر امام علیه السلام هر گاه امام محافظت او نکند و در قلبش قذف نماید آنچه مذکور شد و بحال خود او را واگذارد یا اینکه امام را خدا میداند یا اینکه ادنی ناس می شمرد چنانکه سببش بر اولی الا فئده مخفی نیست و مراد از قول شارح سلمه الله و باین شهادت بخدا می شناسی که سید ایشان این است که چون گواهی داد بر اینکه نیست معبودی سزاوار پرستش بغیر از خداوند حی و قیوم باید که این خدای سزاوار پرستش مستجمع جمیع صفات کمالیه چون صفات قدس مثل سبحان و قدوس و عزیز و صفات اضافه مثل سمیع و بصیر و علیم و قدیر و امثال اینها و صفات خلق که خالق و رازق و معطی و غیر ذلك باشد و منزله و معرا از کل عیوب و نقصان و از تشابه بخلاق باشد پس جسم نخواهد بود جوهر نخواهد بود عرض نخواهد بود بجهت او اولی نخواهد بود و آخری نخواهد بود بلکه اولیتش نفس آخریتش است و قبلیتش عین بعدیتش است معلومیتش عین مجهولیتش است مدرک نمی شود بحواس و مقاس نیست بناس و ظلم و قبح او را روا نیست و خلاق را در ضلالت و گمراهی وا گذاشتن بجهت او جایز نیست و از او اخذ کردن بدون واسطه ممتنع پس می باید که کسی را خلق کند که بجهت او جهتین باشد جهت تجردی و جهت تعلقی که بجهت تجرد از مبدء اخذ کند و بجهت تعلق بمکلفین برساند و آن واسطه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله الطاهرین می باشد که کل خلق از ملک مقرب و نبی مرسل و جن و انس و جماد و نبات و طیور و وحوش و بهائم بواسطه او صلی الله علیه اخذ شرایع و احکام می نمودند چنانکه بعد کیفیت این خواهد مذکور شد و بدون واسطه خداوند در قلب آن حضرت قذف می نمود هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر اینکه احکام را بواسطه آن حضرت اخذ نمود

اگر کسی بگوید که این سخن چگونه صحیح است و حال آنکه رسول الله بواسطه جبرئیل احکام را میرسانید بخلاق چنانکه هر گاه جبرئیل نازل نمیشد حضرت حکمی نمیفرمود و قصه آن طوایف که آمدند از حضرت سؤال روح و قصه اصحاب کهف و قصه موسی و خضر و سد ذوالقرنین کردند حضرت ایشان را وعده صباح میکرد و جبرئیل نازل نمیشد تا چهل روز طول کشید مردم بشك افتادند تا جبرئیل نازل شد تا آخر ، قصه شاهد قوی است بر مدعای ما چگونه می توانی بگوئی که محمد صلی الله علیه و آله اخذ احکام میکرد بدون واسطه ، جواب میگوئیم که وساطة جبرئیل در این نشأه و در این عالم بود بجهت حکم و مصالح چندی که از جمله آنها یکی این است که هر گاه بدون واسطه بیان میکرد برای ایشان احکام را بحیثی که در هیچ جا توقف نمیکرد و جمیع مشاکی را حل مینمود هرآینه توهم الوهیت در ماده اش میکردند و پرستش مینمودند او را چنانکه در حق دیگران با وجود عجز ایشان در اکثر مقامها و وساطة جبرئیل نمودند فکیف اذا لم یکن واسطه اص و در وقتی که خداوند عالم خلق کرد این چهارده تن را صلی الله علیهم تسبیح میکردند و تهلیل مینمودند و تکبیر میگفتند حق تعالی را هزار دهر و هیچ خلقی با ایشان نبود نه جبرئیل و نه میکائیل و نه ملکی و نه انسی و نه جنی و نه آسمانی و نه زمینی بواسطه که اخذ معرفة الله می نمودند و تعلیم تسبیح و تهلیل میگرفتند و حال آنکه خلقی نبود آن وقت چنانکه اخبار متظافرة متکاثرة در این باب هست و نبود این مگر اینکه حق تعالی قذف مینمود احکام را و آنچه میخواست از ایشان در قلب محمد (ص) و اهل بیتش بواسطه او (ص) اخذ مینمودند و بعد از آنکه خلق نمود خلق را از شعاع انوار ایشان گردانید ایشان را مطلع بر آجال ایشان و ارزاق ایشان و مدت عمر ایشان و کل احوال ایشان و

ایشان را در مقام خطاب درآورده که آیا نیستم پروردگار شما و نیست محمد (ص) نبی شما و علی ولی شما و آله از ولد علی اولیاء شما گفتند بلی جمعی مقرر بقلب و لسان و این جماعت مطیع پس خلق کرد خداوند ایشان را از طینت طاعة که علین می نامند و جمعی مقرر بلسان و قلبشان منکر خلق کرد خدای تعالی آن جماعت را از طینت معصیت که سبجین عبارت از این است و جمعی مقرر بلسان و لیکن غیر منکر و غیر معتقد پس خلق کرد خدای عزوجل از طینت برزخ و آن طینت از این دو طینت است پس از این مذکورات ثابت شد که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدون واسطه اخذ احکام میکرد و سایر ما خلق بواسطه او پس هر کس که شهادت بیگائی حق جل و علا بدهد شهادت برسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داده است زیرا که این توحید را او بخلق رسانده و الا کجا میسر بود توحید و لیکن جمعی مقرر برسالت آن حضرت هستند و شهادت میدهند من حیث الشعور و الاخلاص و جمعی که مقرر نیستند شهادت میدهند برسالت آن حضرت من حیث لا يشعرون پس ای زائر همینکه بگوش دلت شهادت ان لا اله الا الله را از امام شنیدی میشناسی و می فهمی باین شهادت که سید ایشان و نفع ایشان و واسطه میانه ایشان و میانه پروردگار ایشان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله الطاهرین بنده خدا است و فرستاده او است بسوی جمیع خلق او و نکته اینکه شارح سلمه الله تعالی فرموده می شناسی باین شهادت که سید ایشان و نفع ایشان این است که چون جمعی از سستی عقل خودشان باین قایل شده اند که مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول الله برتر است چه علی را مرتبه ولایت است و این مرتبه تدبیر و تصرف است و محمد (ص) را مرتبه نبوت و رسالت است و این مرتبه اخبار و تبلیغ است کجا میرسد مرتبه نبوت بمرتبه ولایت و علی (ع) را چون ولی الله میگوئید نه محمد را صلی الله علیه و آله پس مرتبه آن حضرت بالاتر خواهد بود و همچنین استدلال کرده اند بحديث قدسی که حق تعالی فرموده مخاطبا برسوله صلی الله علیه و آله یا محمد (ص) لولاك لولاك لما خلقت الافلاك و لولا علی (ع) لما خلقتك پس مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام بالاتر خواهد بود چه اگر او نبودی رسول الله (ص) که بطفیل وجود او افلاك و عناصر و معادن و سایر خلق موجود شدند خلق نمیشد پس این مرتبه بالاتر خواهد بود و همچنین استدلال کرده اند بحديث انت منی بمنزلة الرأس من الجسد و بمنزلة الروح من الجسم البته رأس اشرف خواهد بود از جسم و روح افضل و اعلی مرتبه است از جسم و این ادله قابل آن نیستند که کسی مرتکب چنین امر بزرگ گردیده و نص حدیث انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله را طرح کند

اما دلیل اول بجهت اینکه ولایة تولى سلطنة ملك و مملکت او است و تدبیر و تصرف آن مملکت و نظر در آن است پس ولی متولی امور ملك خواهد بود و نبی چونکه حامل مر امر و نهی ملك است بسوی رعیت لازم است که برای او ولایتی باشد تا تصرف در تبلیغ رسالت ملك نموده و رعیت را بر آنچه ملك فرمان داده بازدارد پس هر گاه محض حمل امر و نهی باشد بسوی رعیت بدون تدبیر و تصرف هرآئینه باطل خواهد شد چه احتمال دارد که رعایا قبول نکنند و این مبلغ نیست که تصرفی در امور رعیت نموده پس باطل خواهد شد امر و نهی و این ولایت خاصه می شود و عامه می شود باعتبار ارسال هر گاه مرسل است بجمیع مملکت ملك است ولایت عامه برایش می باشد هر گاه مرسل است بر بعضی مملکت ولایت همان مملکت با او است و رسول الله (ص) که مرسل بود بر کل خلق از انس و جن و ملك و وحش و طیر و ماهی و مور و جماد و نبات و سایر خلق بود پس ولایت کل نیز برایش بود اگر کسی که نقض کند ولایت کلیه را بقوله تعالی لیس لك من الامر شیء هر گاه فی الحقیقة ولی بود بایست کل امور با او باشد جواب میگوئیم بدو طریق اول آن است که این آیه چنانکه در تفسیر اهل بیت علیهم السلام وارد شده این طریق است که لیس لك من الامر شیء فی نصب علی علیه السلام علی الخلافة و الا فرسول الله شیء فشیء فشیء چون حق تعالی امر می فرمود برسول الله

صلی الله علیه و آله که نصب کند امیرالمؤمنین علیه الصلوٰه و السلام را بخلافت و رسول الله بجهت اکراه عرب بتعویق می انداخت تا اینکه حق تعالی آیه نازل کرد که ترا هیچ اختیاری نیست در نصب نمودن علی علیه السلام بخلافت و این نصب از جانب ما است و الله یعصمک من الناس خداوند از شر مردم ترا محافظت می کند و الا از جهت رسول الله امر است پس امر است پس امر است تا سه مرتبه مخفی نیست که کلام معصوم و الا فلرسول الله شیء اشاره بولایت و تدبیر و تصرف است دوم این است که بنا بر تفسیر ظاهر آیه دلالت نمی کند که باید بجهت رسول الله (ص) ولایتی نباشد بلکه این آیه بجهت بطلان تفویض است چنانکه مفوضه بر آن رفته است و خطاب بر رسول الله است بالاصالة و بسایر ناس است بالتبع یعنی هر گاه خداوند شما را محافظت نکند در اعمال و احوال و اقوال شما شما را هیچ اختیاری نیست که بتوانید قیام شد بنفس توهم مکنید که این افاعیل که از شما صادر می شود از شما است بالاصالة بلکه ما حافظ و نگهبانیم چنانکه فرموده در جای دیگر مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی بلکه هر فعل که از شما صادر می شود بحفظ و حرس و بقوت ما است پس شخص که نماز میکند مثلاً هر گاه حق تعالی حفظ نکند او را هر آئینه خواهد افتاد و همچنین هر گاه معصیت کند مثل صورت مرآت بالنسبه بسوی شاخص که آن شاخص حافظ آن صورت است در مرآت و مثل شمس و شعاعش که شمس حافظ اشعه است و غیر ذلك و لیکن در معصیت بنده اولی است و در طاعت حق تعالی چنانکه حدیث قدسی انا اولی بحسناتک منك و انت اولی بسیئاتک منی شاهد مدعای ما است الحاصل اینکه این آیه دلالت ندارد که باید برای رسول الله صلی الله علیه و آله ولایتی نباشد نه نظر بظاهر تفسیر و نه بیاطن تأویل چگونه میتوان تجویز نمود این را و حال آنکه آن حضرت در غزوات مشهوره مجادله با کفار مینمود و حرب با ایشان میکرد و تدبیر امورات مینمود اگر تبعی در احادیث بکنی حق مدعا مکشف خواهد شد اگر کسی سؤال کند که آیه و ما علی الرسول الا البلاغ المبین نص است که رسول را بجز تبلیغ چیز دیگر نیست جواب میگوئیم که این آیه دلالت ندارد بر اینکه بجهت رسول باید ولایت نباشد بجهت اینکه حق تعالی می فرماید که بر رسول است اینکه تبلیغ کند احکام را و برساند شرایع را و خبر دهد مکلفین را از وعد و وعید من و از ثواب و عقاب من و از رحمت و غضب من و بر او نیست که جزا دهد هر کس را فراخور عملش بقدر کسبش در این عالم بلکه جزای آن با خدا است چنانکه حق تعالی می فرماید انک لاتهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و این دلالت نمیکند بر عدم ولایت بجهت رسول بلکه ولی را نیز در این نشأه این قدرت نیست و قید در این نشأه و در این عالم برای آن است که در روز قیامت محمد و اهل بیت طاهرینش ولی حساب می باشند و حشر و نشر خلائق و قسمت بهشت و دوزخ با ایشان است چنانکه سابق گذشت پس ثابت شد که بجهت رسول الله صلی الله علیه و آله ولایت عامه مطلقه می باشد هم در این عالم و هم در عوالم دیگر پس استدلال باینکه بجهت علی (ع) مرتبه ولایت است و بجهت محمد (ص) مرتبه نبوت پس علی (ع) از رسول الله (ص) برتر خواهد بود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه برای رسول الله (ص) هم مرتبه ولایت و هم مرتبه نبوت هر دو است و لیکن بجهت علی بن ابی طالب علیه السلام مرتبه ولایت بیشتر نیست پس این صاحب یک مرتبه خواهد بود و رسول الله (ص) صاحب دو مرتبه و شکی نیست فضیلت ذو مرتبتین بر ذو مرتبه واحد

اما دلیل دوم پس بدانکه تحقیق مرام در این مقام موقوف است بر مقدمه اول آنکه علت غائیة ایجاد خلق معرفت حق است چنانکه می فرماید در کلام حمید مجید و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را برای هیچ چیز مگر بجهت عبادت و پرستش و شکی نیست که عبادت فرع معرفت معبود است و در حدیث قدسی می فرماید

كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف نخلقت الخلق لكي اعرف يعني من گنجی بودم پنهان پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلق را تا شناخته شوم پس باید که مقصود اصلی از ایجاد معرفت موجد و صفات و افعال او باشد

و مقدمه ثانیه بدانکه حق جل و علا اجل است از اینکه ادراك کنند كنه او را اوهام و اعلى است از اینکه برسند حقیقت او را افهام احدی ذاتش را نفهمیده و هیچکس بهیئتش پی نبرده چنانکه حضرت امام رضا علیه و علی آبائه و ابناؤه آلاف التحية و الثنا در توحید حق سبحانه تعالی می فرماید اول عبادۀ الله معرفته و اصل معرفته توحیده و نظام التوحید نفی الصفات عنه لشهادة العقول ان كل صفة او موصوف مخلوق و شهادة كل مخلوق ان له خالقا ليس بصفة و لا موصوف و شهادة كل صفة و موصوف بالاقتران و شهادة الاقتران بالحدث و شهادة الحدث بالامتناع من الازل الممتنع من الحدث فليس عرف الله من عرف بالتشبيه ذاته و لا اياه وحد من اكتنه و لا حقيقة اصاب من مثله و لا به صدق من نهاء و لا صمد صمد من اشار اليه و لا اياه عنى من شبهه و لا له تذلل من بعضه و لا اياه اراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم فى سواه معلول بصنع الله يستدل عليه و بالعقول تعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته خلقه الله الخلق حجاب بينه و بينهم و مباينته اياهم و مفارقتة اينيتهم و ابتداءه اياهم دليلهم على ان لا ابتداء له لعجز كل مبتدئ عن ابتداء غيرهم و ادوه اياهم دليلهم على ان لا اداة له لشهادة الادوات بفاقة الماديين فاسماؤه تعبير و افعاله تفهيم و ذاته حقايقه و كنهه تفريق بينه و بين خلقه و غيوره تحديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه و قد تعداه من اشمته و قد اخطاه من اكتبته و من قال كيف فقد شبهه و من قال لم فقد علله و من قال متى فقد وقته و من قال فيم فقد ضمنه و من قال الىم فقد نهاء و من قال حتىم فقد غياه و من غياه فقد غاياه و من غاياه فقد جزاه و من جزاه فقد وصفه و من وصفه فقد الحد فيه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحد بتحديد المحدود احد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة متجلى لا باستهلال روية باطن لا بمزايلة مبائن لا بمسافة قريب لا بمداينة لطيف لا بتجسم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بجول فكرة مدير لا بحركة مرید لا بهمامة شاء لا بهمة مدرك لا بحجة سميع لا بآلة بصير لا باداة لاتصحبه الاوقات و لا تضمنه الاماكن و لا تأخذه السنوات و لاتحدده الصفات و لا تقيدہ الادوات سبق الاوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء ازاله بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف ان لا جوهر له و بمضادته بين الاشياء عرف ان لا ضد له و بمقارنته بين الامور عرف ان لا قرين له ضد النور بالظلمة و الجلاء بالبهم و الجسو بالبلل و الصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانياتها دالة بتفريقها على مفرقها و بتأليفها على مؤلفها ذلك قوله عز و جل و من كل شئ خلقنا زوجين لعلكم تذكرون ففرق بها بين قبل و بعد ليعلم ان لا قبل له و لا بعد شاهدة بغرايزها ان لا غريزة لمغزها دالة بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقيتها حجب بعضها عن بعض ليعلم ان لا حجاب بينه و بينها له معنى الربوبية اذ لا مربوب و حقيقة الالهية اذ لا مألوه و معنى العلم و لا معلوم و معنى الخالق و لا مخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ليس منذ خلق استحق معنى الخالق و لا باحداثه البرايا استفاد معنى البرائية كيف و لا يغيبه مذ و لا تدنيه قد و لا تحجبه لعل و لا توقته متى و لا تشملہ حين و لا تقارنه مع انما اتحد الادوات انفسها و تشير الآلة الى نظايرها و فى الاشياء يوجد فعالها منعها منذ القدمة و حتمها قد الازلية و جنبتها لولا التكملة افترقت فدلّت على مفرقها و تباينت فاعربت عن مباينها لما تجلى صانعها للعقول و بها احتجب عن الرؤية و اليها تحاكم الاوهام و فيها اثبت غيره و منها انبسط الدليل و بها عرفها الاقرار بالعقول يعتقد التصديق بالله و بالاقرار بكل الايمان به و لا ديانة الا بعد معرفة و لا معرفة الا باخلاص و لا اخلاص مع التشبيه و لا نفى مع اثبات الصفات للتنبيه فكل ما فى الخلق لا يوجد فى خالقه و كل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه لا تجرى عليه الحركة و السكون و كيف يجرى عليه ما هو اجراه او يعود اليه ما هو ابتداه اذ لتفاوتت ذاته و لتجزى كنهه و لا تمتنع

من الازل معناه و لما كان للبارى معنى غير المبرؤ و لو حد له وراء اذا حد له امام و لو التمس له التمام اذا لزمه النقصان كيف يستحق الازل من لا يمتنع من الحدث و كيف ينشئ الاشياء من لا يمتنع من الانشاء اذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحول دليلا بعد ما كان مدلولاً عليه ليس فى محال القول حجة و لا فى المسئلة عنه جواب و لا فى معناه له تعظيم و لا فى ابنته عن الخلق ضيم الا بامتناع الازلى ان يثنى و لا بدأ له ان يبتدى لا اله الا الله العلى العظيم كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعيدا و خسروا خسارنا مبينا و صلى الله على محمد و آله الطاهرين ، حديث را بتمامه ذكر نموديم چه مشتمل بود بر مطالب عاليه و مقاصد زاكيه كه عقول ساير ناس از ادراك آن عاجز بود و از اينكه جمعى از فارسى زبانان كه لغات عربيه را مانوس نيستند از انتفاع باين حديث شريف محروم ميشدند لهذا ترجمه آن مى نثايم كه نفعش عام بوده خواص و عوام از فايد آن بهره مند گردند

پس ميگوئيم و بالله المستعان كه : اول عبادت خدا معرفت او است و اصل معرفة الله توحيد است و نظام توحيد سلب كردن كل صفات است از حق تعالى بجهت شهادت دادن عقول بر اينكه هر صفتى و موصوفى مخلوقند و گواهي دادن مخلوق بر اينكه برايش خالقى هست كه نه صفت است و نه موصوف و گواهي دادن هر صفت و موصوفى باقتران و گواهي دادن اقتران بر حدث و گواهي دادن حدث بامتناع از ازل كه ممتنع از حدث است باعتبار تناقض پس شناخت خدا را هر كه شناخت بتشبيه ذات او بمخلوق و خدا را توحيد نكرد هر كه ادراك كنه او نمود و حقيقت حق را نرسيد هر كس كه مثال زد او را و بخدا تصديق نكرد هر كه نهايتى برايش قرار داد و تنزيه نكرد او را هر كه اشاره بسوى او كرد و او را قصد نكرد هر كه تشبيه كرد و برايش خار نشد هر كه تبعيض نمود و جزء برايش قرار داد و او را اراده نكرد هر كه بوهيم داخل كرد او را هر شناخته شده بحقيقت مصنوع است و هر مصنوعى معلول است بصنع خدا استدلال مى كنند بر او و بعقول اعتقاد مينمايند معرفت او را و بفطرت ثابت مى شود حجت او خلق نمودن خدا خلق را حجاب است ميانه ايشان و مبانیه حق ايشان را و مفارقت امكنه ايشان و ابتداء نمودن خدا خلق را دليل است بر اينكه برايش ابتدائي نيست بجهت عاجز بودن هر صاحب ابتدائي از ابتداء غيرش و آلت قرار دادن حق بجهت مخلوق دليل است بر اينكه آلتى برايش نيست براى گواهي دادن آلات باحتياج صاحب خود پس اسماء حق تعالى تعبير است و صفاتش تفهيم است و ذاتش ثابت غير مدرك است و كنهش جدائي ميانه خود و خلق است پس بتحقيق كه ندانست خدا را هر كس كه وصف كرد او را و تجاوز نمود از خدا هر كس كه مشتمل شد او را و احاطه بحق نمود هر كس كه ادعاى معرفت بكنه كرد هر كه گفت چگونه است حق پس بتحقيق كه تشبيه كرد او را بخلق و هر كه گفت چرا است پس بتحقيق كه علة گفت وجودش را و هر كه گفت در چه زمان است پس بتحقيق كه وقتى برايش قرار داد و هر كه گفت در چيست پس بتحقيق كه تضمين كرد و ظرف برايش قرار داد و هر كه گفت بسوى چيست پس نهايت پس انتهاي برايش قرار داد و هر كه گفت تا كجا است پس غايى برايش قرار داد و هر كه غايى برايش اثبات كند پس بتحقيق كه تجزيه كرده حق را و هر كه تجزيه كند خدا را پس وصف كرده او را و هر كه وصف كند او را پس الحاد كرده است در او متغير نگردد بتغير مخلوق چنانكه محدود نشود بتحديد محدود يكي است نه بتأويل عدد ظاهر است نه بتأويل مباشرة آشكار است نه برؤية باطن است نه بمزاييله مبائن است نه بمسافة نزديك است نه بمداناة لطيف است نه بتجسيم موجود است نه بعد عدم فاعل است نه باضطرار مقدر است نه بانقلاب فكر مدير است نه بحركت مرید است نه بقصد مدرك است نه بحس و جس سميع است نه بالآلة بصير است نه بأداة فرا نگرفته او را اوقات و فرو نگرفته او را اماكن درنيافته ادراك نكرده او را ساها تحديد نموده او را صفات و مقيد نساخته او را آلات پيشى گرفته وقت را ثبوت او و سبقت گرفته عدم

را وجود او و ابتدا را ازلیه او بتشعیر نمودن او مشاعر را شناخته می‌شود که برایش مشعری نیست و بتجهیر او جواهر را شناخته می‌شود که برایش جوهری نیست و ضد انداختن او میانه امور دانسته می‌شود که برایش ضدی نیست و قرین نمودن او اشیاء را شناخته می‌شود که برایش قرینی نیست ضد نموده نور را با ظلمت آشکارا را با پنهان و خشکی را با تری سردی را با گرمی تألیف داده میانه متعادیات تفریق انداخته میانه متدانیات که دلالت می‌کند بتفریق متدانیات بر مفرق ایشان و تألیف متعادیات بر مؤلف ایشان این است مراد بقوله تعالی و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذكرون پس تفریق کرد میانه قبل و بعد تا دانسته شود که قبل و بعدی برایش نیست و طبیعت قرار دادنش برای اشیاء گواه است که طبیعتی برایش نیست و متفاوت گردانیدن اشیاء دلیل است که تفاوتی برایش نیست موقت گردانیدن اشیاء مخبر است که وقتی برایش نیست محجوب کرده است بعضی از خلق را از بعضی تا دانسته شود که حجابی برایش نیست از برای او است معنی ربوبیه در وقتی که مربوبی نبود و حقیقت الهیه در وقتی که مألوهی نبود و معنی علم در وقتی که معلومی نبود و معنی خالق در وقتی که مخلوق نبود و تأویل سمع در وقتی که مسموعی نبود نیست وقتی که خلق کرده مستحق معنی خالق باشد و نه وقت احداث او برایا استفاده معنی برائیة کند چگونه تواند که چنین باشد و حال آنکه تعین نمیکند او را مذ و نزدیک نمیکردند او را قد و حاجب نمی‌شود او را لعل و موقت نمیکردند او را متی و فرو نمیکرد او را حین و مقارن نمیکردند او را مع این است و جز این نیست تحدید می‌کند ادوات انفس خود را و اشاره میکند آلات بسوی نظایر خود و در اشیاء یافت می‌شود فعال او منع می‌کند قدم او منذ را و برطرف و مضمحل میگرداند ازلیتش قد را و دور می‌کند تکیه‌اش لولا را بعقول اعتقاد می‌شود تصدیق بخدا و باقرار کامل می‌گردد ایمان بحق و دیانتی نیست مگر بعد از معرفت و معرفتی نیست مگر باخلاص و اخلاصی نیست با تشبیه و نفی نیست با اثبات صفات پس هر چه در خلق است در خالق یافت نگردد و هر چه در خلق ممکن است در صانع ممتنع است که جاری نمی‌شود بر او حرکت و سکون چگونه جاری شود بر او چیزی که خود اجرا نموده او را و چگونه عود کند بسوی او چیزی که خود ابتدا نموده او را در این وقت متفاوت می‌شود ذات او و متجزی می‌گردد کنه او و ممتنع می‌شود از ازل معنی او و نخواهد بود برای باری معنی غیر مبروء اگر تحدید کنی او را وراء همان تحدید او است بامام هر گاه در ماده‌اش گفته شود تمام لازمش افتاده است نقصان چگونه مستحق ازل است کسی که ممتنع از حدث نیست و چگونه منشی اشیاء است کسی که امتناع ندارد از انشاء در این هنگام قائم می‌شود در او آیه مصنوع و منقلب می‌شود دلیل بعد از آنکه مدلول بود بر او نیست در محال سخن حجتی و نه در سؤال از او جوابی و نه در معنایش تعظیمی تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا لا اله الا الله العلی العظیم کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسارنا مبینا و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

مقدمه ثالثه آنکه حق سبحانه تعالی مستجمع جمیع صفات کمال و منزّه از جمیع عیوب و نقصان پس باید که قبح او را روا نباشد و الا مرتفع می‌شود وثوق بوعد و وعید و بهشت و دوزخ و ارسال رسل و امثال اینها کسی را اعتماد نخواهد بود بر آنچه پیغمبران و رسولان از جانب حق جل و علا خبر داده‌اند در این وقت فساد کلی در ارض خواهد واقع شد و اللازم باطل و الملزوم مثله پس باید حق تعالی عادل حکیم افاضل او بمقتضای حکمت و مصلحت بوده باشد چنانکه می‌فرماید و ما ربك بظلام للعبید و ما الله یزید ظلما للعباد الحاصل آنکه ثابت شد بحکم مقدمه اولی که غرض ایجاد خلق معرفت است و بحکم مقدمه ثانیه که ادراک نمی‌شود بحواس ظاهره و باطنه و بحکم مقدمه ثالثه که عادل است و قبح او را روا نیست پس باید که خلق کند خلقی را که بجهت او جنبه تعلق و جنبه تجرد بوده و بجمیع کمالات آراسته که بجنبه تجرد از حق اخذ نموده و بجنبه تعلق بخلق برساند که مردم از ضلال و گمراهی درآمده معرفت خالق خود حاصل نمایند

و آن شخص نیست مگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نظر بآیات متکثره و نصوص متواتره که بعضی را سابق اشاره شد و بعد بتفصیل مذکور خواهد شد پس هر گاه آن حضرت صلی الله علیه و آله مخلوق نمیشد و خلق مخلوق میشدند دو امر فاحش لازم می آمد یکی آنکه مردم در ضلال و گمراهی و جهالت و غوایت باقی مانند تا آخر الزمان و بطلان این بحکم مقدمه ثالثه معلوم می شود و دیگر اینکه لازم می آمد که علت غائی ایجاد خلق فوت شود چه غرض از خلق خلق معرفت است و معرفت فرع تبلیغ است زیرا که بدون واسطه ممکن نیست بحکم مقدمه ثانیه پس غرض فوت میگردید و این مستلزم عبث و عدم فائده و فاعل این فعل را حکم بسفاهه مینمایند مثل کسی که کسی سریری بسازد و هرگز آنجا ننشیند پس حکمت تقاضای این مینمود که خلق نکند خلایق را از این جهت فرمود لولاک لولاک لما خلقت الافلاك و چون بجهت حکمت و مصلحت چندی که عقول ضعیفه ناقصه ما ادراک آن نمی کند و حکمت چندی که برپاره از آن عقول ما پی تواند برد از آن جمله توهم نکردن مردم الوهیت را در ماده پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله پس در بدو حال آن حضرت را مأمور بظهور در این نشأه نفرمود بلکه از جانب خود آن حضرت پیغمبران و رسولان ارسال فرمود و من بعد خود ظهور نمود تا خلق بدانند که برایش ابتدائی می باشد و همچنین بعد از تبلیغ رسالت موت را بر آن حضرت گماشت تا مردم بدانند که بجهت او (ص) نهایتی هست هر گاه در اول خلق آن حضرت را مأمور بظهور می فرمود البته ادعای ربوبیت خلق در ماده اش میکردند زیرا که بجز آن حضرت کسی دیگر را نمیدیدند چنانکه در حق عیسی بن مریم و علی بن ابی طالب علیهما السلام با وجود بدایت و نهایت ایشان حکم بالوهیت میکردند پس چگونه می بود هر گاه در نظر ایشان معنی خلق بی ابتداء و بی انتها می نمود پس چون بمدلول آیه انک میت و انهم میتون مرگ را برای آن حضرت (ص) مقرر فرمود هر گاه يك کسی نباشد که مثل آن حضرت حافظ شریعت و مبلغ اوامر و نواهی باشد باز همان مفسده سابقه عود میکرد مردم در ضلال و گمراهی می ماندند اساس شریعت منهدم میشد پس خلق کرد علی بن ابی طالب و اولادش علیهم السلام را که حافظ شریعت بوده خلق را از اختلاف در ضلال رهائی داد پس هر گاه این حضرات را حق تعالی خلق نمیکرد حکمت مقتضی این بود که محمد (ص) را خلق نکند نظر بمفاسد سابقه پس بجهت این فرمود حق سبحانه تعالی که لولا علی لما خلقتک و این حدیث اصلا و قطعاً دلالتی ندارد که باید علی علیه السلام افضل باشد از پیغمبر (ص) بلکه فضل رسول الله را است برای آنکه بی واسطه اخذ احکام و شریعت از حق تعالی می نمود و دعوت نمود اولاد خلق را بایمان و اسلام و ناس را بحیطه اسلام درآورد و شریعت برایش نازل شده و علی و اولادش علیهم السلام حفظه شریعه او بودند و شکی نیست فضیلت رسول الله (ص) نظر باین حدیث شریف چنانکه بر اولی الابصار پوشیده نیست

اما دلیل سیم پس میگوئیم که این حدیث بسه طریق وارد شده اول یا علی انت منی بمنزلة الرأس من الجسد و این از طرق عامه است و دوم یا علی انت منی بمنزلة الروح من الجسم و سیم یا علی انت نفسی بین جنبی و این دو از طرق ماست خلاصه آنکه این احادیث دلالت نمی کنند تفضیل علی بن ابی طالب علیه السلام را بر رسول الله (صلعم) و دلالت نمی کند که رسول الله (صلعم) ولی نبوده است بعله اینکه مراد حضرت این است که ولایة روح نبوت است همچنانکه جسم را قوامی نیست مگر بروح همچنین نبوت را قوامی و ثباتی نیست مگر بولایت و بر این قیاس است دو حدیث دیگر پس در اینجا حضرت تصریح کرده که نبی ولی هست بلا عکس و در نبوت رسول الله (ص) که تشکیکی نیست و ولایتش نیز ثابت شده باین ادله پس هم نبی است و هم ولی بخلاف علی علیه السلام که ولی است و نبی نیست فثبت المطلوب پس بر دلیل خصم او را الزام داریم الحمد لله رب العالمین عجب داریم از این اشخاص که چگونه غافل اند و تفکر نمی کنند حدیث غدیر خم که از جمله متواترات است که حضرت فرمود وقتی که بلند کرد علی را گفت من کنت

مولاه فهدا علی مولاه در اینجا صریح است که پیغمبر (ص) ولی است و اثبات ولایت خود نمود پس ولایت علی را علیه السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود انا عبد من عبید محمد (ص) یعنی من بنده هستم از بندگان محمد (ص) و رعیتی هستم از رعایای او چگونه تفضیل میتوان داد بنده را بمولا و از جمله احادیث که دلالت می کنند بولایت رسول الله (ص) حدیثی است که زرارة از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده که آن حضرات فرمودند ان الله عز و جل فوض الی نبیه (صلعم) امر خلقه لينظر كيف طاعتهم یعنی خداوند عزوجل تفویض نموده امر خلق را بسوی نبی خود (صلعم) تا نظر کند که چگونه طاعت می کنند پس این آیه را تلاوت فرمودند که ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه را که رسول الله (صلعم) آورد بشما پس بگیرید آن را و آنچه نهی کرده از شما پس بازایستید و در حدیث دیگر از عبدالله بن سنان منقول است که او گفت که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میگفت لا والله ما فوض الله الی احد من خلقه الا الی رسول الله (ص) و الی الائمة قال الله تعالى انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و هی جاریة فی الاوصیاء یعنی نه بخدا قسم که تفویض ننموده حق تعالی بسوی هیچکس از خلق خود امر خلق را مگر بسوی رسول الله (صلعم) و بسوی ائمه چنانکه فرموده در کلام مجید بدرستی که ما فرستادیم بسوی تو کتاب را بحق تا حکم کنی میانه مردمان بآنچه که نمود ترا حق تعالی و این حکم نمودن جاری است در اوصیاء آن حضرت و در حدیث دیگر از محمد بن حسن میثمی منقول است که گفت شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود ان الله تعالى ادب رسوله حتی قومه علی ما اراد ثم فوض الیه فقال عز ذکره ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و ما فوض الله الی رسوله فقد فوضه الینا یعنی بدرستی که خدای تعالی مؤدب گردانید رسول خود را تا اینکه مقوم گردانید او را بر آنچه اراده خود بود پس تفویض نمود امر را بسوی او پس گفت حق عز ذکره آنچه امر کرد بشما رسول الله پس قبول کنید و آنچه نهی کرده شما را بازایستد و آنچه را که تفویض نمود حق تعالی برسول الله صلی الله علیه و آله پس بتحقیق که تفویض نموده رسول بما و در حدیث دیگر از زید شحام منقول است که سؤال کردم امام جعفر صادق علیه السلام از آیه هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب فرمود آن حضرت که اعطی سلیمان ملکا عظیما ثم جرت هذه الآية فی رسول الله (ص) فکان له ان يعطى من شاء و يمنع من شاء و اعطاه الله تعالى افضل مما اعطى سلیمان لقوله تعالى ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی عطا کرده شده است سلیمان ملک عظیمی پس جاری است این آیه در رسول الله (ص) پس بود از برای آن حضرت که عطا کند هر که را خواهد و منع کند از هر که خواهد و عطا کرد حق تعالی رسول الله (صلعم) افضل از آنچه عطا کرده است سلیمان را بعله قول خدای تعالی که آنچه امر کند شما را رسول پس بگیرید و عمل کنید و آنچه نهی کند بازایستید و مرتکب مشوید و امثال این احادیث و آیات اکثر من ان تخصی است پس ثابت کردیم که رسول الله (ص) ولی است تو ای خصم اگر ثابت کنی نبوت را بجهت علی بن ابی طالب (ع) باز تفضیل نمیرسد بلکه مساواة میرسد و این سخن کفر و زندقه و خلاف قول رسول الله و ائمه هدی است چنانکه حضرت رسول (ص) فرمود بعلی علیه السلام یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و ایوب بن حر از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که فرمود ان الله ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابد و ختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده ابد الحدیث ، یعنی خدای تعالی ختم کرده به پیغمبر شما پیغمبران را پس هیچ پیغمبری بعد از او نخواهد بود هرگز و ختم کرده بکتاب شما کتابهای آسمانی پس هیچ کتابی بعد از او نخواهد بود هرگز تا آخر حدیث پس این سخن یعنی اثبات نبوت نمیتوانی بکنی بجهت آن حضرت پس مساواة نمیرسد فضلا عن التفضیل این است بیان قول شارح مد ظله العالی که سید ایشان و فخر ایشان و واسطه میانه ایشان و پروردگار ایشان محمد

بن عبدالله اه بر سبیل اجمال و حقیقه معنی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله (ص) در موضع خود بیان می کنیم انشاء الله تعالی

و چون شارح اطلال الله بقائه وجه شهادت شهادتین را بیان فرمود اکنون بیان می فرماید وجه امر بغسل را بلفظی که ترجمه اش این است و باید تو با غسل باشی بجهت زیارت تا اینکه بوده باشد ظاهر تو پاک و با توبه باید باشی از آنچه که موافق نیست توحید و امتثال بمقتضای نبوت و ولایت را از معاصی و غفلات ظاهره و باطنه و صغیره و کبیره

مترجم گوید بدان ای عزیز بصرنا الله و ایا کم بعیوب انفسنا بحق النبی الکریم و اعاذکم الله و ایانا من الشیطان الرجیم و تاب علینا انه هو التواب الرحیم که عاصی معصیت نمی کند مگر آنکه در حین معصیت ایمان از او سلب می گردد پس هر گاه حلال دانست آن معصیت را اسلام از او سلب گردد و او را با کفار تفاوتی نخواهد بود بلکه اشد حالا می باشد از کفار و این مدعا را ثابت می کنیم بدلیل عقلی و نقلی اما عقلی پس بدانکه حضرت حق جل و علا از کمال رأفت و عطوفت که با بندگان خود دارد ایشان را بشرف تکلیف مشرف کرده تا غرض از خلق ایشان که معرفت است حاصل شود پس رسولی از جانب خود ارسال فرموده و بجهت او کتابی نازل کرد که برساند بخلق شرایع و حجج و تبلیغ کند اوامر و نواهی و آنچه را که باعث اصلاح حال ایشان است و آنچه که باعث افساد آن است تا خلق بر طریقه مستقیمه بوده ایشان را معرفت حق علی حسب مراتبهم حاصل شود و از اینکه ما ثابت نمودیم سابق که ظلم و قبح بر حق تعالی روا نبود پس مختار خلق کرد خلائق را و جنبه قبول و عدم قبول هر دو بایشان کرامت فرموده تا منتشر سازد رحمت خود را و تمام کند نعمت خود را تا خلق را معلوم شود که رحمتش بر غضبش سبقت گرفته ثوابش بر عقابش پیشی گرفته است پس خلق لاجل اختیارهم بعضی قبول نمودند ما انزل الله را و تصدیق کردند بکتاب و سنت و نبی او و جمعی ابا و امتناع نمودند و تن تصدیق در ندادند و شکی در کفر جماعت آخر نیست و اول یعنی جماعتی که قبول کردند یا اینکه مجرد اقرار بلسان است بدون معرفت و عمل یا اینکه با اقرار بلسان تصدیق بجنان و عمل بارکان نیز میکنند پس قسم اول را مسلم اطلاق می کنند که خویش حرام است و ارث میرد و نکاح از مسلمین میکند و سایر احکام شرعیه بر او جاری می شود و قسم دوم مؤمن است و بجهت او درجات و مراتب است که من بعد انشاء الله تعالی بیان خواهد شد و مراد بعمل بارکان این است که عمل کند آنچه را که بر رسول الله (ص) نازل شده یعنی اوامر را ارتکاب نموده و از مناهی منزجر گردد پس از تقریر سابق معلوم شد که مؤمن آن کسی است که اقرار بلسان و تصدیق بجنان داشته باشد و عمل نماید بما انزل الله علی رسولہ من ترک المعاصی و ارتکاب الاوامر پس هر کس که معصیت کند حین معصیت مؤمن نیست زیرا که در آن حال بر او صدق نمی کند که ترک معاصی و ارتکاب اوامر می نماید پس ایمان از او سلب می گردد این در صورتی است که آن معصیت را حرام بداند بر خود اما هر گاه حلال بداند چنین شخصی مقرر نیست بوحدانیت الهی و برساله رسالت پناهی چه خدا و رسول تصریح فرمودند که معصیت حرام است این شخص که مخالفت می کند معلوم است که اقرار نکرده است و هر که اقرار نکرد مسلم نیست چنانکه معلوم شد بلکه کافر محض است و لیکن چون آدمیزاد معصوم نیست بلکه مساوق سهو و نسیان و درد شهوات می باشد و شیطان نیز بر ایشان مسلط است و نفس اماره بسوء است و حق سبحانه تعالی رحیم کریم و حلیم از عدلش بیرون بود که بمجرد معصیت عذاب کند ایشان را لهذا بجهت این مرض دوائی و برای این مهلکه مفری قرار داده که چون دشمن قوی شیطان بندگان را در چاه عمیق معصیت اندازد بجبل المتین توبه و استغفار از آن ورطه رهایی یافته مستحق ثوابات اخروی گردند چنانکه در کلام حمید مجید می فرماید قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یعنی ای گروهی که اسراف و ظلم کردید بر

نفسهای خود مأیوس مشوید از رحمت خدا بدرستی که می‌آمرزد خدای تعالی همه گناهان را و جناب سیدالساجدین علیه السلام در مناجات خود می‌فرماید الهی انت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک و سميتها التوبة فقلت توبوا الی الله توبة نصوحا فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه یعنی پروردگارا توئی آنچنان رحیم و مهربانی که گشودی بجهت بندگان خود دری بسوی عفو تو و نام نهاده آن در را بتوبه پس چه خواهد بود عذر کسی که غافل شود دخول در را بعد از گشادن و بار دخول دادن با اینکه نیست عذر کسی را داخل در نشود بعد از گشودن آن معویه بن وهب روایت کرد که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود اذا تاب العبد توبة نصوحا احبه الله فستر عليه فی الدنيا و الآخرة یعنی چون توبه کند بنده توبه نصوح خدا دوست دارد پس می‌پوشاند معاصی او را در دنیا و آخرت معویه می‌گوید که عرض کردم چگونه می‌پوشاند فرمود ینسی ملکیه ما کتبا علیه من الذنوب و یوحی الی جوارحه اکتمی علیه ذنوبه و یوحی الی بقاع الارض اکتمی ما کان يعمل عليك من الذنوب فیلقى الله حین یلقاه لیس شیء یشهد علیه بشئ من الذنوب یعنی فراموش می‌کنند دو ملک که معاصی او را می‌نوشتند و وحی می‌کند حق تعالی بسوی جوارح آن بنده که پیوشید بر او گناهان او را و وحی می‌کند بسوی بقعهای زمین که می‌پوشید آن معاصی که فلان بنده بالای تو کرده است پس ملاقات می‌کند حق را در حین ملاقات شاهی نیست که شهادت بدهد بچیزی از گناهانش ابی الصباح الکافی روایت کند که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا فرمود آن حضرت یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود فیها یعنی بنده از گناه توبه می‌کند پس عود نکند بسوی او محمد بن فضل گوید که از این آیه مذکوره از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم پس فرمود که یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود فیها و احب العباد الی الله المفتون التوابون یعنی توبه می‌کند بنده از گناه پس عود نکند در او و دوستان بنده بسوی خدا کسانی‌اند که معصیت کنند بزودی بفهمند و استغفار کنند محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود بمن یا محمد بن مسلم ذنوب المؤمن اذا تاب مغفورة له فلیعمل المؤمن لما یتأفف بعد التوبة و المغفرة اما والله انها لیست الا لاهل الایمان یعنی ای محمد بن مسلم گناهان بنده چون توبه کند آمرزیده می‌شود پس باید عمل کند مر آنچه که بعد از توبه و آمرزش بر او تازه می‌گردد آگاه باش که توبه نیست مگر برای اهل ایمان پس گفتم که اگر عود کند بعد از توبه و استغفار بگناه و عود کند باز بسوی توبه حالش چه باشد پس فرمود یا محمد بن مسلم اتری العبد یندم علی ذنبه و یتستغفر منه ثم لا یقبل الله توبته یعنی ای محمد بن مسلم آیا می‌بینی بنده را که پشیمان شود بر گناه خود و استغفار کند از آن گناه پس خدا نیامرزد او را و قبول نکند توبه‌اش را گفتم که این کار را بسیار نموده است گناه می‌کند پس استغفار می‌نماید پس فرمود آن حضرت کلما عاد المؤمن بالاستغفار و التوبة عاد الله علیه بالمغفرة و ان الله غفور رحیم یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات فایک ان تقنط المؤمنین من رحمة الله یعنی هر چه باز گردد مؤمن بسوی استغفار و توبه باز می‌گردد خدای تعالی بسوی او با آمرزش و خداوند آمرزنده و رحم‌کننده است قبول می‌کند توبه را از بندگان خود و درمی‌گذرد از معصیت او پس با حذر باش ای محمد بن مسلم که مأیوس کنی مؤمنین از رحمت حق تعالی و ابوعبیده روایت کند که شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود ان الله تعالی اشد فرحا بتوبة عبده من رجل اضل راحلته و مزاده فی لیلة ظلماء فوجدها فالله اشد فرحا بتوبة عبده من ذلك الرجل براحلته حین وجدها یعنی خداوند عالم خوشحال‌تر است بتوبه بنده خود از مردی که گم کند راحله و توشه خود را در شب تاریک پس بیابد آن را پس خدای تعالی خوشحال‌تر است بتوبه بنده خود از آن مرد براحله خود چون بیابد آن را جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود التائب من الذنب کمن لا ذنب له و المقيم علی الذنب و هو مستغفر کالمستهزیء یعنی توبه‌کننده از گناه مثل کسی است که اصلا گناهی برایش نباشد و کسی که معصیت می‌کند و

استغفار می کند بدون ندم و عزم بر عدم اعاده مثل کسی است که سخریه و استهزا نماید ابی حمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود ان الله عز و جل اوحى الى داود ان انت عبدی دانیال فقل له انك عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك فان انت عصيتني الرابعة لم اغفر لك فاقال يا دانیال انی رسول الله اليك و هو يقول لك انك عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك فان انت عصيتني الرابعة لم اغفر لك فقال له دانیال قد ابلغت يا نبي الله فلما كان في السحر قام دانیال فناجی ربه فقال يا رب ان داود نبيك اخبرني عنك انني قد عصيتك فغفرت لي و عصيتك فغفرت لي و عصيتك فغفرت لي و اخبرني عنك ان عصيتك الرابعة لم تغفر لي فوعزت لك لئن لم تعصمني لاعصينك ثم لاعصينك ثم لاعصينك ، يعنى حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که وحی فرستاد حق تعالی بسوی داود که بنزد دانیال برو و بگو باو که معصیت کردی مرا پس بخشیدم ترا و معصیت کردی مرا پس بخشیدم ترا و معصیت کردی مرا پس بخشیدم ترا پس اگر تو در مرتبه چهارم مرا معصیت کنی پس نخواهم ترا بخشید پس داود دانیال و تبلیغ رساله خود نمود دانیال گفت که بتحقیق که تبلیغ کردی یا نبي الله امر پروردگار را پس چون سحر شد برخاست پس مناجات کرد پروردگار خود را و گفت خدایا بدرستی که داود پیغمبر تو خبر داده مرا از تو که من معصیت کردم پس بخشیدی و معصیت کردم باز بخشیدی و معصیت کردم باز بخشیدی و خبر داد مرا از تو که هر گاه در چهارم مرتبه معصیت کنم ترا مرا نخواهی بخشید پس قسم بعزت و جلال تو که هر گاه مرا محافظت نکنی معصیت میکنم ترا پس معصیت میکنم ترا ، بدان ای عزیز و فقلك الله و ايانا لما يحب و يرضى لطف بی پایان حق سبحانه تعالی است بسیار و رحمت شایان او جل و علا بیشمار با آنکه توبه از معصیت را برای ایشان مقرر کرده که بآن معبر از غرقاب عصیان بساحل غفران نجات یافته همچنین امر کرد بدو ملك مستحفظ که رقیب و عتید اسم ایشان است که بنده چون معصیت کند تا هفت ساعت عصیانش را منویسید شاید که در بین هفت ساعه استغفار کند تا بخشایم او را چنانکه احادیث بسیار دلالت بر این مدعا دارند از آن جمله حدیثی است که ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود من عمل سيئة اجل فيها سبع ساعات من النهار فان قال استغفر الله الذي لا اله الا هو الحى القيوم ثلث مرات لم يكتب عليه يعنى هر که گاهی کند مهله داده می شود او را هفت ساعت پس اگر گفت استغفر الله الذي لا اله الا هو الحى القيوم سه مرتبه نوشته نمی شود آن گاه بر او و باز از آن حضرت مروی است که فرمود ما من مؤمن يقارف في يومه و ليلته اربعين كبيرة فيقول و هو نادم استغفر الله الذي لا اله الا هو الحى القيوم بدیع السماوات و الارض ذو الجلال و الاكرام و اسأله ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تتوب على الا غفرها الله عز و جل و لا خير فيمن يقارف في يومه اكثر من اربعين كبيرة يعنى هیچ مؤمنی نیست که بعمل آورد در روز و شبی چهل گناه از گناهان کبیره پس بگوید استغفر الله تا آخر مگر اینکه حق تعالی می آمرزد آن معاصی را پس فرمودند که هیچ نیکی نیست در کسی بیشتر از چهل گناه کبیره در روزش بعمل آورد باز از آن حضرت مروی است که فرمود ان المؤمن ليذنب الذنب فيذكر بعد عشرين سنة فيستغفر الله منه فيغفر له و انما يذکره ليغفر له و ان الكافر ليذنب الذنب فينساه من ساعته يعنى هر گاه بفعل آورد مؤمن گاهی را پس خواطرش می آید بعد از بیست سال و استغفار میکند از آن پس خدای تعالی می بخشد او را و بخواطر می آورد آن مؤمن را گاهش را تا بیامرزد و بخشد او را و کافر گناه میکند و در آن ساعت فراموش می کند ، در این باب احادیث بسیار وارد شده ما اکثری را در این جا ذکر کردیم تا ناس یکمرتبه مأیوس از رحمت حق نگردیده بدانند که خداوند بر ایشان رؤف و رحیم عطوف و حلیم است گناهان ایشان را می آمرزد هر گاه توبه کنند و عازم گردند که هرگز آن عمل را نکنند

اما دليل نقلی بر این مدعا پس بسیار است از آن جمله حدیثی است که مسعدة بن صدقة روایت کند که قيل له أرأيت المرتكب للكبيرة يموت عليها تخرجه من الايمان و ان عذب بها فيكون عذابه كعذاب المشركين او له انقطاع قال (ع) يخرج من الاسلام اذا زعم انها حلال و لذلك يعذب اشد العذاب و ان كان معترفا بانها كبيرة و هي عليه حرام و انه معذب عليها و هو اهون عذابا من الاولى و تخرجه من الايمان و لا تخرجه من الاسلام يعني عرض کردند خدمت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام که آیا می بینی کسی را که مرتکب کبیره شود و بمیرد بر آن معصیت آیا بیرون میبرد آن شخص را از ایمان و اگر عذاب کنند او را مثل عذاب کافران است که انقطاعی برایش نیست یا اینکه انقطاع هست حضرت فرمود هر گاه گمان کند که آن معصیت حلال است برای خواطر این عذاب میکنند او را سخت ترین عذابی و هر گاه اقرار کند که این معصیت از معاصی کبیره است و این بر من حرام است این کس عذاب کرده می شود بر آن و لیکن آسان تر از اول است و بیرون میبرد آن معصیت او را از ایمان و بیرون نمیبرد از اسلام از ابن بکیر منقول است که او گفت عرض کردم بامام محمد باقر علیه السلام که چه معنی دارد قول رسول الله صلی الله علیه و آله اذا زنى الرجل فارق روح الايمان و مراد بروح ایمان که چون مرد زنا کند از او مفارقت می کند چیست فرمود هو قوله تعالى و ایدهم بروح منه ذاك الذى يفارقه فرمود که آن روح روحی است که در قول حق تعالی است که قوت دادیم ایشان را بروح از خود و همین روح مفارقت می کند و از آن جمله حدیثی است که اصبع بن نباته از حضرت امیرالمؤمنین علی اخیه و علیه و اولاده صلوات المصلین روایت می کند هر چند حدیث طویل است و لیکن بجهة تحقیق حق مدعا بتمامه در این جا ذکر میکنیم با ترجمه آن که نفعش عام بوده باشد قال جاء رجل الى امیرالمؤمنین علیه السلام فقال يا امیرالمؤمنین ان اناسا زعموا ان العبد لا يزنى و هو مؤمن فقد ثقل على هذا و لا يسرق و هو مؤمن و لا يشرب الخمر و هو مؤمن و لا يأكل الربا و هو مؤمن و لا يسفك الدم الحرام و هو مؤمن فقد ثقل على هذا و زح منه صدری حين ازعم ان هذا العبد يصلى صلواتی و يدعو دعائی یناکفی و اناکھ و یوارثنی و اوارثه و قد خرج من الايمان من اجل ذنب یسیر اصابه فقال امیرالمؤمنین علیه السلام صدقت سمعت رسول الله (ص) يقول و الدلیل علیه کتاب الله خلق الله عز و جل الناس على ثلاث طبقات فانزلهم ثلاث منازل و ذلك قول الله عز و جل فى الکتاب اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة و السابقون فاما ما ذکره من امر السابقین فانهم انبیاءه مرسلون و غیر مرسلین جعل الله فیهم خمسة ارواح روح القدس و روح الايمان و روح القوة و روح الشهوة و روح البدن فبروح القدس بعثوا انبیاء مرسلین و غیر مرسلین و بها علموا الاشیاء و بروح الايمان عبدوا الله و لم یشرکوا به شیئا و بروح القوة جاهدوا عدوهم و عاجلوا معاشهم و بروح الشهوة اصابوا لذیذ الطعام و نکحوا الحلال من شباب النساء و بروح البدن دبوا و درجوا فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم ثم قال قال الله عز و جل تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البينات و ایدناه بروح القدس ثم قال فى جماعتهم و ایدهم بروح منه يقول اکرمهم بها ففضلهم على من سواهم فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم ثم ذکر اصحاب المیمنة و هم المؤمنون حقا باعیانهم جعل الله فیهم اربعة ارواح روح الايمان و روح القوة و روح الشهوة و روح البدن فلا يزال العبد یتکمل هذه الارواح الاربعة حتى تاتى علیه حالات فقال الرجل يا امیرالمؤمنین ما هذه الحالات فقال اما اولهن فهو کما قال الله عز و جل و منکم من یرد الى اردل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئا فهذا ینتقص جمیع الارواح و لیس بالذی یمخرج من دین الله لان الفاعل به رده الى اردل عمره فلا یعرف الصلوة وقتا و لا یتطیع التهجید باللیل و لا بالنهار و لا القيام فى الصف مع الناس فهذا نقصان من روح الايمان و لیس یضره شیئا و منهم من ینتقص منه روح القوة فلا یتطیع جهاد عدوه و لا یتطیع طلب المعیشة و منهم من ینتقص منه روح الشهوة فلو مرت به اصبح بنات آدم لم یحزن الیها و لم یقم و تبقى روح البدن فيه فهو یدب و یدرج حتى یأتیه ملک الموت فهذا بحال خیر لان الله عز و جل هو

الفاعل به و قد يأتي عليه حالات في قوته و شبابه فيهم بالخطيئة فيشجعه روح القوة و تزين له روح الشهوة و يقوده روح
 البدن حتى يوقعه في الخطيئة فاذا لامسها نقص من الايمان و تفصى منه فليس يعود فيه حتى يتوب فاذا تاب تاب الله عليه
 و ان عاد ادخله الله نار جهنم فاما اصحاب المشأمة فهم اليهود و النصارى يقول الله عز و جل الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه
 كما يعرفون ابناءهم يعرفون محمدا (ص) و الولاية في التورية و الانجيل كما يعرفون ابناءهم و ان فريقا منهم ليكتمون الحق و
 هم يعلمون الحق من ربك انك الرسول اليهم فلا تكونن من الممترين فلما جحدوا ما عرفوا ابتلاهم بذلك فسلبهم روح الايمان و
 اسكن ابدانهم ثلاثة ارواح روح القوة و روح الشهوة و روح البدن ثم اضافهم الى الانعام فقال انهم الا كالانعام لان الدابة
 انما تحمل بروح القوة و تعتلف بروح الشهوة و تسير بروح البدن فقال السائل احيت قلبي باذن الله يا امير المؤمنين ، اصبح بن
 كنانة گفت آمد مردی بخدمت حضرت امير المؤمنين عليه السلام پس گفت يا امير المؤمنين بدرستی که جمعی از مردم گمان
 کردند که بنده زنا نمی کند در حالی که مؤمن باشد پس بتحقیق که گران آمد بر من این کلام و میگویند که بنده دزدی
 نمی کند در حالی که مؤمن باشد و شراب نمیخورد در آن حال و ربا نمیخورد در آن حال و قتل نمیکنند بحرام در آن حال
 پس بتحقیق که گران آمد این سخن بر من و تنگ میشود سینه من چه یقین میدانم که این مرد نماز می کند نماز مرا و
 میخواند دعای مرا و نکاح می کند از من و نکاح میکنم من از او و ارث میبرد از من و ارث میبرم من از او و حال آنکه
 بیرون رفته از ایمان بخواطر نگاه کمی که از او صادر گردیده پس آن حضرت صلوات الله علیه فرمود که راست گفتی
 شنیدم از رسول الله (ص) که می فرمود دلیل بر این کتاب خدا است خلق کرده است حق تعالی مردمان را بر سه طبقه
 و نازل کرده ایشان بسه منزله و آن قول خدای تعالی است اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة و السابقون اما سابقون پس
 ایشان پیغمبران خدایند خواه مرسل و خواه غیر مرسل قرار داده حق تعالی در ایشان پنج روح روح القدس و روح ایمان
 و روح قوه و روح شهوة و روح بدن پس روح قدس مبعوث شدند پیغمبران بر خلق و بآن روح میدانستند اشیاء را و
 بروح ایمان عبادت میکردند خدای را و برای او شریکی قرار نمیدادند و بروح قوه مجاهده میکردند با دشمنان خود و معالجه
 مینمودند و طلب میکردند معاش خود را و بروح شهوة میرسید بایشان لذت طعام و نکاح زنان جوان و بروح بدن راه
 میرفتند و حرکت می نمودند پس این جماعت آمرزیده شده و از گناهان در گذشته شده اند پس گفت رسول الله که
 خداوند در کلام مجید می فرماید تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و آتينا عيسى
 بن مريم البينات و ايدناه بروح القدس پس گفت در حق جماعت پیغمبران و ایدناهم بروح منه یعنی که اکرام کرده است
 خدای تعالی آن جماعت را بروح و تفضیل داده ایشان را بر غیر ایشان پس این جماعت نیز آمرزیده شده اند پس ذکر کرد
 اصحاب میمنه را و ایشان مؤمنونند که قرار داده حق تعالی در ایشان چهار روح روح ایمان و روح قوه و روح شهوة و
 روح بدن پس همیشه بنده مستکمل این ارواح است تا سانح شود بر او حالات پس گفت آن مرد چیست آن حالات یا
 امیرالمؤمنین پس فرمود آن حضرت اما اول آن حالات پس او چنان است که حق تعالی بیان فرموده و منکم من یرد الی
 ارض العمر لکی لا یعلم من بعد علم شیئا پس این شخص کم می شود از او جمیع ارواح و نیست از آن کسانی که از دین
 خدا بیرون رفته اند بلکه خداوند رسانده است او را بارذل عمر او پس او نماز و وقتش را نمی شناسد و نمیتواند که شب
 برخیزد و نافله کند و نمیتواند که در صف بایستد و نماز جماعت کند پس این سبب کم شدن روح ایمان است و ضرر
 ندارد آن شخص را چه اختیارش نیست و در مؤمنین کسی است که کم می شود از او روح قوت پس نمیتواند که با
 دشمن خود جهاد کند و استطاعت طلب معیشت برایش نیست و از مؤمنین باز کسی است که کم می شود از او روح
 شهوت پس اگر بگذرد باو بهترین دختران آدم از حیث حسن و لطافت میل بسوی او نمی کند و بر نمیخیزد بسوی او و باقی
 میماند برایش روح بدن که بآن حرکت می کنند در روی زمین تا اینکه ملک موت بیاید و همان را نیز قبض کند پس این

گروه موصوفه بحال خوب می‌باشند بعله اینکه خدای عزوجل در ایشان این مصلحت را دیده است و گاهی از اوقات سالخ می‌شود بر مؤمن حالاتی در قوت و جوانی خود و قصد می‌کند بسوی معصیت پس قوت میدهد او را روح قوت و زینت میدهد آن معصیت را در نظرش روح شهوت و قاید می‌شود او را روح بدن پس می‌اندازند او را در معصیت پس چون ارتکاب نمود آن معصیت را کم می‌شود از او روح ایمان و فرار می‌کند از او پس عود نمی‌کند تا توبه کند پس چون توبه کرد خداوند می‌بخشد او را اگر دومرتبه عود کند بسوی خطیئه داخل می‌کند او را خدای تعالی در آتش جهنم و اما اصحاب مشتمه پس ایشان یهود و ارمنی‌اند چنانکه می‌فرماید حق تعالی الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم یعنی می‌شناسند محمد صلی الله علیه و آله را و ولایه را در توریه چنانکه می‌شناسند پسران خود را در منزلهای خود و بدرستی که گروهی از ایشان می‌پوشند حق را و حال آنکه میدانند حق را از جانب پروردگار توای محمد صلی الله علیه و آله که تو فرستاده شده بسوی ایشان پس مبادید البته از جمله شك کنندگان پس چون انکار کردند آنچه را که شناختند گرفتار کرد خدای عزوجل ایشان را بآن عذاب پس سلب کرد از ایشان روح ایمان را و ساکن کرد در بدنهای ایشان سه روح قوت و روح شهوة و روح بدن پس نسبت داد ایشان را بسوی بهائم پس فرمود ان هم الا کالانعام بعلت اینکه دابه بروج قوت بار میکشد و بروج شهوت علف و آب میخورد و بروج بدن راه میرود پس گفت سائل زنده کردی دل مرا بفرمان خدای تعالی یا امیرالمؤمنین ، پس ثابت نمودیم بدلائل عقلیه و نقلیه که مؤمن چون معصیت می‌کند سلب می‌شود از او روح ایمان بعد از توبه عود می‌کند و ثابت کردیم قبل که حب آن حضرات علیهم السلام بهشت است و روضه ایشان حظیره قدس است و چون داخل روضه میشوی نور کبریاء را مشاهده میکنی و حال خود را چون حال ملائکه می‌بینی و از امام بگوش دل شهادتین میشنوی و این حالات بجهت کسی رو نمیدهد مگر وقتی که مؤمن مخلص باشد و گاهی برایش نباشد لهذا امر کرده حضرت بغسل صراحه و بتوبه التزاما چه تائب از گناه مثل کسی است که برایش گاهی نباشد مثل روزی که از مادر متولد شود پس باطن آن شخص پاک خواهد شد از عیوب پس بهتر این است که ظاهر او نیز پاک گردد بسبب غسل و الا شخصی که دامن باطنش ملوث بکثافات معصیت باشد ظاهر را پاک نمودن ثمره نمی‌بخشد و هیچ حالتی برایش روی نمیدهد و این شروط که امام علیه السلام ذکر فرموده بمقتضای آن حالات است و این در وقتی است که باطن پاک باشد پس ظاهر را نیز پاک کنند از این جا است کسی که میخواهد توبه کند امر بغسلش می‌کنند این است معنی قول شارح دام ظلّه و اطال بقائه پس باید که با غسل باشی تا اینکه ظاهر تو پاک باشد و با توبه باید باشی از آنچه که موافق نیست توحید را و امثال بمقتضای نبوت و ولایه الخ

چون مقصود کلام شارح معلوم و مشخص شد اکنون بیان میکنم معانی عبارات شارح دام ظلّه العالی را تا غواشی حجب از رخساره مقصود برداشته گشته چهره مرام مشاهده گردد

اما توحید پس بر دو قسم است ذاتی و صفاتی زیرا که چون ادراك کنه حق جل و علا احدی را میسر نیست و فهم حقیقتش خلقی را متصور نی نه ملك مقرب کمیت معرفه در این میدان جهانیده و نه نبی مرسل گوی عرفان از این جلوه گاه ربوده کل دون صفاته تحبیر اللغات و ضل هناك تصاریف الصفات و حار فی ملکوت عمیقات مذاهب التفكير و انقطع دون الرسوخ فی علمه جوامع التفسیر پس خود عارف ذات خود و شناسائی حقیقت خود علی ما ینبغی نباشد و برای احدی این قسم توحید میسر نیست پس این را توحید ذاتی میگویند که بجز ذات حق احدی واقف بر معرفت حقیقت توحید نمی‌باشد و چون بمدلول فاحبیت ان اعرف خلقت الخلق لکی اعرف دوست داشت که شناخته شود ناچیزان عدم را از گنج فیض وجود خود مستغنی گردانیده تا نقد عمر را در بازار معرفت درباخته باشند لاجرم تجلی

نمود بخلاق بصفی از صفات و ظاهر شد بایشان باسی از اسمائی خود تا بادیه‌نشینان ظلمت جهالت از آن نور بقدر قابلیت استناره نموده ظلمتکده دل را بنور معرفت روشن گردانند و این قسم را توحید صفاتی میگویند چه خلق را توحید ذاتی میسر نیست لهذا تجلیات حق سبحانه تعالی در اسماء و صفات هر کس بقدر قابلیت و اندازه همت خود معرفتی حاصل نموده و بصفی از صفات توجه بخالق اسماء و صفات می‌نماید و از برای توحید صفاتی مراتب است بحسب تجلیات حق برای خلق پس در هر مقام و مرتبه که حق تجلی برای خلق نماید معنی ظاهر شود برای خلق بصفی از صفات خود همان توحید او است که از آن صفت توجه بحق می‌نماید پس باین سبب مراتب موحدین بحسب اختلاف مظاهر حق مختلف درجات و مقامات عارفین بحسب تجلیات باری متفاوت می‌باشد و کلیه این مراتب را بچهار مرتبه جمع کرده‌اند

مرتبه اول توحید عبادت است از نفی شرکت و رفع اثنیة و اثبات صانع بدون مشارکت در ذات و صفات و افعال چنانکه حق جل و علا می‌فرماید قل اعبدوا الله ولا تشركوا به شیئا و مراد از عدم شرکت در این آیه وافی هدایة مطلقا است خواه در ذات و خواه در صفات و خواه در افعال و الا توحید معبود صورت نه‌بندد زیرا که اگر قایل بشوی که مراد توحید معبود است من حیث العبادۃ می‌شود که من حیث الذات واحد نباشد بلکه اثنین یا زیادتر باشد میگوئیم که آن یکی که شریک است با این معبود آیا مستحق عبادت هست یا نیست اگر مستحق عبادت هست پس توحید معبود صورت نه‌بندد هر گاه مستحق نیست مبدئیة را نشاید چه مبدء نظر بانعام و افضال که بمعلول نموده است البته مستحق عبادت و پرستش است پس باید آن معبود واحد بالذات باشد و باید واحد بالصفات و افعال نیز باشد چه مشارک معبود در صفات یا در افعال یا واجب است یا ممکن اول خلاف مفروض است بجهت اینکه ما ثابت کردیم که معبود واحد بالذات است و بجهت او شریکی متصور نمی‌شود و ثانی صفت واجب است چه ممکن اثر الله است و اثر صفت مؤثر است و کما فی الدعاء لایری فیه نور الا نورک و همچنین است افعال ممکن که کل افعال ایشان افعال خدا است بایشان چنانکه می‌فرماید در کلام مجید مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و در آیه دیگر لیس لك من الامر شیء در دعا لایسمع فیه صوت الا صوتک پس توحید عبادت مستلزم توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال می‌باشد چنانکه اشاره شد پس حق ظاهر شد در این مرتبه بجهت موحد بصفی معبودیت چنانکه ذات زید غیب است توصل او ممکن نیست مگر بظهورش بصفی از صفات چون قایم می‌شود متوصل می‌شویم بآن ذات بصفی قیام چون متکلم می‌گردد توصل می‌یابیم بصفی تکلم و بر این قیاس العبودیة جوهرۃ کنها الربوبیة فما فقد فی العبودیة ظهر فی الربوبیة و ما خفی فی الربوبیة اصیب فی العبودیة الحدیث ، و این مرتبه عام است و بجهت کل مسلمین حاصل است و اعلی از این مرتبه

مرتبه دوم است که مسماء بتوحید ذات می‌باشد یعنی واحد دانستن ذات و منزّه کردن او از کل آنچه بر خلق جایز است و اثبات کردن صفات ذاتیه برای او جل جلاله و این حاصل می‌شود بتدبر و تفکر موحد در آثار و صنایع حق تعالی و در نفس خود و آنچه ودیعه گذاشته است در این از عجایب و غرایب و از تکرر خلق استدلال بوحدت خالق کند و از تشابه ایشان استدلال بعدم تشابه حق نماید و از ترکیب خلق استدلال به بساطت حق کند و از اجزاء ایشان استدلال به بی‌اجزائی خالق کند و بر این قیاس آیات و صفات حق تعالی را در آفاق و انفس مشاهده کند کما قال تعالی سریرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق چنانکه حضرت امام رضا علیه و علی جده و آبائه و ابنائهم آلاف التحية و الثناء در مقام توحید حق جل و علا می‌فرماید الحمد لله ملهم عباده الحمد فاطرهم علی معرفة ربوبیته الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی ازلیته و باشباههم علی ان لا شبه له المستشهد آیاته علی قدرته الحدیث ، و قول امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه بنا بریکی از معانی اشاره باین معنی است که بجهل خود استدلال بعلم

حق کند و بحدوث خود استدلال بقدم حق تعالی نماید و بترکیب خود استدلال ببساطة حق نماید و بر این قیاس سایر صفات پس موحد در این مقام توحید می کند ذات حق تعالی از کل ما یمتنع ثبوت له بنظر آثار و افعال و ظهور حق باو در این اشیاء پس این مرتبه اعلی از آن مرتبه اولی خواهد بود زیرا که در آن جا توحید میکند معبود را بنهجی که انبیاء و رسل خبر داده و کتاب الله بآن ناطق است و در این مرتبه خود بنظر و تدبر و تفکر معلوم می کند وحدت حق را بالذات و الصفات و الافعال و از صانع پی بمصنوع می برد و نظر باعتبار و احتمال دیگر مرتبه اولی اعلی از این مرتبه می شود و تفصیل مطلب طول میکشد و ما درصدد اجمال میباشیم بلکه در غیر این موضع اشاره باین مدعا بشود انشاء الله تعالی و اعلی از هر دو مرتبه

مرتبه سیم است که توحید شهودی عبارت از آن است یعنی مشاهده حق نمودن در هر چیز و حق را اظهر اشیاء دانستن و تعددات و کثرات را در جنب ملاحظه و مشاهده حق مضمحل و نابود شمردن و این مرتبه مرتبه ارباب شهود و انکشاف است و اشاره باین مرتبه است قول سیدالشهدا صلوات الله علی جده و ابیه و امه و اخیه و ابناؤه در دعای روز عرفه کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یكون هو المظهر لک متى غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متى بعدت حتی یكون الآثار هی الی توصل الیک عمیت عین لاترک و لاتزال علیهما رقیبا و خسرت صفة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا و باز در همان دعای شریف فرموده تعرفت الی فی کل شیء فرأیتک ظاهرا فی کل شیء فانت الظاهر لکل شیء و بعضی از اصحاب این مرتبه گفته ان العالم غیب لم یظهر قط و الحق تعالی هو الظاهر ما غاب قط و الناس فی هذه المسئلة علی عکس الصواب فیقولون العالم ظاهر و الحق تعالی غیب پس تجلی حق در این مقام برای موحد عارف بمرتبه ایست که اظهر و اجلی از حق تعالی چیزی نمی بیند و این تعددات و تکثرات را باطل و ناچیز مشاهده می نماید و لکن این ظهور را عین خفایش می بیند و حضورش را عین غیبتش ملاحظه می کند و این مرتبه شکی نیست که اعلی از مرتبه دوم است چه در آن جا از صانع مصنوع را می فهمید و از اثر مؤثر را می شناخت و در این مقام غیر از حق چیز دیگر مشاهده نمی کند بلکه مدعا پیش اهل این مرتبه بعکس است چنانکه از کلام بعض عرفاء نقل کردم و اعلی از این مرتبه

مرتبه چهارم است که توحیدی حقیقی است و این مقام فناء است بنفی کثرت و تحقق وحدت و معرفت حق بحق بدون کیف و اشاره و ایماء و در این مقام ملاحظه غیر ملحوظ است و قطع نظر مقطوع النظر است و این مقام محو موهوم و هتک استار و حجب و فناء بشریت است و رسول الله صلی الله علیه چون بدین مقام رسید متکلم بکلام زملونی دثرونی گردیده و این مرتبه اعظم مراتب و این مقام اعلی مقامات است و برتر از این برای سالک مرتبه متصور نگردد و چون باین مرتبه رسد بمقصود رسیده چهره مقصود را بی پرده مشاهده می کند و این اعلی معانی من عرف نفسه فقد عرف ربه است و این مقام اولی الافئده و در این مقام است که صحو معلوم میگردد و سر غلبه می کند احدیه جذب صفة توحید می نماید نور از صبح ازل در اشراق و لمعان درمی آید و صبح وصال طلوع کرده چراغهای قوا و تعلقات خاموش میگردد و شرح این مدعا بطریق اشاره گذشت و مراد ما از این کلمات آن است که قبل از این از کلام معصوم شرح کردیم پس باین کلمات تکفیر ما مکنید و عبث پیرهن اسلام را باین گونه خارها مدیریت که تفتیش شما را لازم است بی اطلاع از حال کسی مباشر لعن آن مشوید که باعث مزید درجه ملعون و خسران آخرت لاعن گردد و این مراتب درجات عارفین و مقامات موحدین است که هر کس بدرجه و مرتبه خود بسوی حق تعالی سیر می کند و هر کس بمقام خویش توجه بحق سبحانه تعالی می نماید و حق جل و علا متعالی است از ادراک طالبین و فهم عارفین و صلی

الله علی محمد و آله الطاهرين اما توحيد ذاتی که پیش اشعار شد در تقسیم توحيد بسوی ذاتی و صفاتی مراد از توحيد صفاتی که معلوم شد پس مراد از توحيد ذاتی توحيد حق است نفس خود را گواهی خود است بوحدانیه خود چنانکه فرموده شهد الله انه لا اله الا هو و در آن مرتبه احدی نمی‌رسند سوی ذات بی‌همتای او جل جلاله و مراد از توحيد حق نفس خود را آن نیست که گروهی فهمیده‌اند که کل اشیاء ذات حق جل و علایند حقیقت ایشان همان ذات است که بصور مختلفه مصور گردیده چون آن صورت منخلع گردد حق باقی میماند چنانکه ابن عربی میگوید :

فلولاه ولولانا لما كان الذي كانا

فانا اعبد حقوا انا الله مولينا

و انا عينه فاعلهاذا ما قيل انسانا

فلا تحجب بانسان فقد اعطاك برهانا

و كن حقا و كن خلقاتكن بالله رحمانا

و ملای روم در کتاب شمس تبریزی میگوید :

هر لحظه بشکل آن بت عیار درآمده‌ام دم بلباس دیگر آن یار برآمدم

یوسف شد و از مصر فرستاد قیصیمنصور شد و بر صفت دار برآمدم

و در آن کتاب میگوید : چون من بحق واصل شوم بر خویشتم هو میزنم ، و ملا جامی در یوسف زلیخا میگوید :

چه آن بی‌چون در این چون کرده آرامی روپوش کرده یوسفش نام

و سایرین از شعرای متصوفه باین قایلند که ما مکلف توحیدیم و لیکن توحيد نمی‌توانیم کرد چنانکه میگوید :

وانی مکلف توحيد هفکيف قبل بلغة المقصود

پس خود خود را توحيد می‌کند بلسان ما ،

ما ذاك الا آية عني بلا شرك و كفر سائر الوجود

انح ، الحاصل اینکه مراد ما از این کلام این نیست بلکه مراد این است که ممکن نمی‌شود ممکن را توحيد ذات مجرد از کل صفات و اعتبارات نماید بلکه آن ذات مقدس توحيد کما ینبغی بجهت خود می‌نماید و این نظیر قول رسول الله صلی الله علیه و آله است که در مقام ثناء حق سبحانه تعالی می‌فرماید لا احصى ثناء عليك انت کما اثنت علی نفسك و مراد این نیست که بحج صفات بشریت عین حق میشوم پس ثنا بکنم کما هو حقه خلاصه کلام در این مقام سخن طویل الذیل است و اکمال آن ممکن نیست هر چه در اختصار کسی میکوشد طول میکشد پس لب می‌بندیم از این سخنان تا باعث

ملال نظر کنندگان نگردد خیر الکلام ما قل و دل و اشاره باین توحید است کلام شبلی که اخذ نموده است از دو حدیث یکی را از کلام منبع حکمت و جویبار معرفت علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگری را از کلام امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و کلامش این است که من اجاب عن التوحید بعبارة فهو مشرک و من اشار الیه باشارة فهو زندق و من اومى الیه فهو عابد او ثان و من نطق به فهو غافل و من سکت عنه فهو جاهل و من توهم انه واصل فلیس له حاصل و من ظن انه قریب فهو بعید و من تواجد فهو فاقد و کلها میزتموه باوهامکم و ادر کتموه بعقولکم فی اتم معانیکم فهو مصروف مردود الیکم محدث مصنوع منکم و از اینکه این کلمات را از کلام آن حضرت علیه السلام در دو حدیث برداشته است پس شرح کلام آن حضرت اولی و احق خواهد بود از شرح کلام شبلی حدیث اول قال (ع) من سئل عن التوحید فهو جاهل یعنی هر که پرسد از توحید ذاتی که عقول از ادراک آن قاصر و اوهام از تصور آن حاسر باشد مدرك نگردد و بعبارة محدود نشود چنین کسی از جهال و نادانیان بلکه از سفها و بی خردان است چه سؤال بکند از چیزی که هیچ احدی برای آن جوابی ندارد نعم ما قیل :

بعقل نازی حکیم تا کی ، بفکرت این ره نمی شود طیبکنه ذاتش خرد برد پی ، اگر رسد خس بقعر دریا

و من اجاب عنه فهو مشرک یعنی هر کس که جواب گوید از آن توحید که سائل سؤال کرده پس آن شخص مشرک است چه از این ذات خبر نداده است بلکه خبر داده از چیزی که غیر آن ذات است پس شریکی در معبودیت بجهد او قرار خواهد داد پس مشرک خواهد بود و از او بلسان جواب گفتن توان انما تدرک القلوب بحقایق الایمان ، و من عرف التوحید فهو ملحد یعنی هر کس که بشناسد توحید را ملحد است زیرا که معرفتش بذات واقع نگردد و وصفش بمسما بحقیقت اتصاف نپذیرد چه هر مصنوعی محدود است و هر محدودی مصنوع است و هر مصنوعی محدث است و هر محدثی قدیم نیست و تسمیه اش بمسما اطلاق نگردد و هر که این مرتبه را ادعا کند پس بتحقیق که از حق اعراض نموده میل بباطل کرده است پس ملحد باشد و من لم یعرف التوحید فهو کافر یعنی هر که نشناسد توحید را بوجه من الوجوه بلکه بتکثر و تعدد قایل شود وحدة ظاهره حق را در کل اشیاء مشاهده نکند پس کافر دور از رحمت حق تعالی است و چون این حدیث شریف در بیان مقامات موحدین است میرسد ما را که معنی کنیم این حدیث شریف را نهجی که مطابق تقسیم ما سابقا باشد چه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید که ما لفظی که ادا میکنیم از آن هفتاد معنی اراده میکنیم که آن لفظ بهمه آن معانی دلالت داشته باشد پس میگوئیم که کلام امام علیه السلام من سئل عن التوحید فهو جاهل اشاره بمرتبه چهارم باشد یعنی هر که سؤال کند از توحید حقیقی که چگونه است و چه طور حاصل می شود پس بتحقیق که نادان و غافل است که این مرتبه مرتبه سؤال و جواب نیست باشاره معلوم نشود و بعبارت محدود نگردد آن مقام محو و فنا است و محل اندکاک جبل انیة و ترک شهود و غیبة است آن جا چه مشعور به است بلکه چه اختیار است سرج قوا و حواس ظاهره و باطنه خاموش گردیده غیر از حق چیزی دیگر نمی بیند پس سؤال از این مرحله محض جهالت و غفلت است این است که حضرت لفظ جهل را ادا فرمودند شرک و کفر فرمودند در این مقام چه اگر کسی از این مرتبه سؤالی کند نقص بایمان این کس نخواهد داشت و من اجاب عنه فهو مشرک جواب فرع معرفت است و جواب یا باشاره است یا بلسان یعنی هر که ادعای معرفت کند و اشاره بسوی حق نماید او مشرک است چه آنچه را که او اشاره بسوی او کرده است ذات حق نیست بلکه غیر او است زیرا که هر مشار الیه محدود است و هر محدودی مصنوع است و هر مصنوعی محدث است پس جواب از توحید نه باشاره متصور گردد و نه بلسان صورت میندد بلکه ادراک میکنند این را قلوب بحقایق ایمان چه سرور اوصیاء می فرماید انی لم اعبد ربا لم اراه و در بیان این

فرمودند لم تره العيون بمشاهدة العيان و لكن رائة القلوب بحقایق الايمان و باز در حدیث دیگر فرموده ان الله تجلی لعباده من غیر ان راوه و اراهم نفسه من غیر ان يتجلی لهم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در جواب ابی بصیر از سؤال از امکان روية حق تعالى روز قیامت بجهت مؤمنین فرمود نعم و قد راوه قبل يوم القيامة پس ابوبصیر گفت کی دیدند قبل از قیامت فرمود حين قال الست بربکم قالوا بلی پس ساکت شد آن حضرت ساعتی پس فرمود و ان المؤمنین لیرونه فی الدنيا قبل يوم القيامة الست تراه فی وقتک هذا ابوبصیر عرض کرد فدایت شوم آیا حدیث کنم مردم را از این خبر که بمن دادی فرمود لا فانک اذا حدثت به فانکره منکر جاهل بمعنی ما تقول ثم قدر ان هذا تشبیه و کفر یعنی ای ابوبصیر خبر مکن مردم را از آنچه من بتو گفتم پس اگر خبر کنی انکار می کند سخن ترا منکری که نمیداند معنی آنچه را که میگوئی پس حکم می کند که این تشبیه و کفر است پس فرمود آن حضرت و لیست الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعين تعالى عما یصفه المشبهون و الملحدون یعنی نیست دیدن قلبی مثل دیدن بچشم تا مستلزم تشبیه باشد بلکه آن رؤیة و رائی این است که بارباب شهود و عرفان معلوم است چشم را کجا یارائی دیدن انوار حق تعالى است و چون تجلی نمود حق سبحانه تعالى بنوری از انوار خود که ملکی است از روحانیین که در تحت عرش است کوه پاره پاره گردیده و خر موسی صعبا و بنی اسرائیل مردند چه بی فهمند مردم و لكن لا یسعی ارضی و لا سمائی بل یسعی قلب عبدی المؤمن و وسعت قلب عبد مؤمن بیش از زمین و آسمان و عرش و کرسی است چون حق تجلی بقلبش کند غیر از حق مشاهده هیچ چیز نمی نماید و همه اشیاء را نابود و مضمحل می بیند و این مرتبه ارباب شهود و عرفان را است و این گونه توحید توحید شهودی باشد و من عرف التوحید فهو ملحد یعنی هر که بشناسد توحید ذاتی را من حیث الذات یعنی ادعای شناختن کند پس او ملحد است معرض از حق است و حق از او معرض چه حق سبحانه تعالى اجل است از اینکه منسوب شود بسوی چیزی و یا چیزی را باو نسبت دهند من حیث الذات بلکه شناخته می شود بآثار فعل و صفاتش و این مقام دوم است که توحید ذات است بسبب آثار و صفات و صنایع حق تعالى چنانکه بیان شد و من لم یعرف التوحید فهو کافر یعنی هر که نشناسد توحید عبادت را و بجهت معبود شریکی و مثلی قرار بدهد یا اینکه هیچ معبود را نشناسند پس این شخص کافر است و این اشاره بسوی مرتبه اولی است پس این حدیث شریف شاهد و گواه بر تقسیم ما می باشد و معانی دیگر را نیز احتمال دارد خوفا للاطالة ترك آن در این مقام نمودیم چو مطلب بسیار طول کشید و ما درصدد اجمال و اختصار می باشیم اما حدیث دوم از کلام امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که شبلی از آن اخذ نموده و با کلمات خود ممزوج نموده آن است که آن حضرت فرمود کلما میزتموه باوهاکم فی ادق معانیکم فهو مخلوق مثلكم مردود الیکم یعنی آنچه را که تمیز دهید بوههای شما به باریکترین معانی پس او مخلوق است مثل شما مردود است بسوی شما بعلت اینکه در ذهن حاصل نمی شود مگر صور معلوم و متصور و الا اجماع ضدین در آن واحد لازم آید چه هر گاه تصور کوه کسی کند باید ذهنش باید بزرگ گردد و اگر خردل تصور کند باید کوچک شود این چنین امر صورت نه بندد پس صور اشیاء باید در ذهن داخل شود چه معنی تصور زید آن است که صورتی از آن در ذهن ارتسام می پذیرد که بآن صورت ممتاز از عمرو می گردد مثلا و فرقی میانه مرآت و نفس در انطباع صور نیست پس در صورت تصور ذات حق اثبات صورت برایش می شود و این باطل است بنص احادیث متظافرة متکاثرة از آن جمله حدیثی است که از حمزة بن محمد منقول است که او گفت نوشتم بسوی حضرت امام رضا علیه السلام و سؤال کردم از آن حضرت از جسم و صورت پس نوشت سبحان من لیس کمثله شیء لا جسم و لا صورة و از آن جمله حدیثی است که محمد بن حکیم روایت کند که وصف کردم برای حضرت امام موسی کاظم علیه السلام قول هشام بن سالم جوالیقی که بصورت قایل است و حکایت نمودم قول هشام بن حکم را که بجسمیة قایل است پس فرمود آن حضرت ان الله لا یشبهه شیء ای فحش او خنا اعظم من قول من یصف خالق

الاشیاء بجسم او صورة او بخلق او بتحدید و اعضاء تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا و از آن جمله حدیثی که محمد بن الفرج الریحی روایت کند که نوشتم برای حضرت امام رضا علیه السلام و سؤال کردم از آنچه هشام بن سالم گوید در صورت و از آنچه هشام بن حکم گوید در جسم پس نوشت آن حضرت دع عنك حيرة الحیران و استعذ بالله من الشیطان لیس القول ما قال الهشامان و از آن جمله حدیثی است که یونس بن ظبیان روایت کند که عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هشام بن حکم میگوید قول عظیمی را مگر اینکه من بجهت شما اختصار میکنم و چند حرف از آن عرض میکنم گمان کرده هشام بن حکم که خداوند جسم است بدلیل اینکه اشیاء یا جسمند یا فعل جسم جائز نیست که صانع فعل باشد چه فعل تقوم ندارد مگر بفاعل پس باید جسم باشد چه اشیاء منحصر در این دو تا است پس حضرت فرمود وبله أعالم ان الجسم محدود متناه و الصورة محدودة متناهية فاذا احتمل الحد احتمل الزيادة و النقصان و اذا احتمل الزيادة و النقصان كان مخلوقا پس یونس گوید عرض کردم چه بگویم در این باب فرمود لا جسم و لا صورة و هو مجسم الاجسام و مصور الصور لم تجزء و لم يتناه و لم يتزايد و لم يتناقص لو كان كما يقولون لم يكن بين الخالق و المخلوق فرق و لا بين المنشي و المنشأ لكن هو المنشي فرق بين من جسمه و صورته و انشاه او كان لا يشبهه شيء و لا يشبهه هو شيئا الحاصل اینکه ثابت شد بطلان قول هشام بن حکم پس حق را در ذهن نتوان داخل کرد

و دلیل دیگر بر این مدعا این است که وجود ذهنی را تفسیر نموده اند حکما و متکلمین بوجود ظلی و ظل فرع ذی ظل است پس هر چه در ذهن درآید باید از امر خارجی منتزع گردد اگر کلی است ما يحصل فی الذهن منتزع از امر خارجی کلی می شود و هکذا اگر جزئی باشد یا ذاتی یا عرضی باشد بدلیل قوله تعالی و ان من شيء الا عندنا خزائنه و مانزله الا بقدر معلوم پس هر گاه حق در ذهن داخل شود باید از وجود خارجی منتزع گردد بجا میتواند حادث که انتزاع کند قدیم را پس آنچه که در ذهن داخل امری است جدید حادث و الله نیست این است معنی قول حضرت صادق علیه السلام کما میزتموه باوهمکم اه و قول شبلی و من توهم انه واصل فلیس له حاصل اشاره بتوحید حقیقی و وصول تحقیقی است که این را هر که توهم کند برای او حاصلی نیست محض توهم است چنانکه جمعی از گمراهان زاد الله اضلالهم را مذهب این است که چون ما واصل شویم بذات حق سبحانه تعالی بجهة ما نمازی نیست روزه نیست و حجی نیست زکوتی نیست و ما بهتر از پیغمبرانیم که ما را جز مشاهده جمال چیز دیگر فرموده اند و ایشان را بتبلیغ و ارسال از آن حظ بی بهره نمودند یکی از ثقات گوید که در روضه اباعبدالله الحسین علیه السلام جمعی را دیدم نشسته پاره از ایشان نماز کردند و پاره نماز نکردند جویا شدم سبب نماز نکردن را گفتند که این جماعت از جمله واصلینند که تکلیف از ایشان ساقط گشته است و میگویند که تکلیف برای این است که مردم معرفت حق حاصل کنند و بدرجه قرب وصال برسند چنانکه حق تعالی در کلام مجید فرموده فاعبد ربك حتى يأتيك اليقين چون ایشان بآن رسیدند پس تکلیف از ایشان ساقط گشت عجب دارم از این استدلال و از این سخن که عاقلی این سخن را نمیگوید حق بجانب ایشان است که آمدند بخلاف قانون شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله بنای ریاضت گذاشتند شیطان بصورتی بر ایشان متمثل شد خود را خدائی ایشان نمود که اکنون شما بمن واصل شدید ساقط کردم از شما نماز را و روزه را و کل تکلیف را نعوذ بالله من شر الشیطان الرجیم کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی برئ منك انی اخاف الله رب العالمین عزیز من فریب این جماعت را نخوری و از مکر این طایفه از راه بدر نروی که ایشان حق را نشناختند خداوند عالم از ایشان بیزار است و رسول و اوصیاء او از این جماعت بری اند بحق نمیتوان رسید مگر بدلالت رسول الله و ائمه صلوات الله علیهم سرور اوصیاء علیه صلوات الله الملك العلی می فرماید نحن الاعراف الذین لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا یعنی ما اعراف آنچنانی

هستیم که شناخت خدا را هیچکس مگر بآن طریقی که ما دلالت نمودیم و بیان کردیم کی این حضرات فرمودند که تکلیف برای معرفه است و چون معرفه حاصل شد مکلف نیستید و این آیه با آنکه بجهت رسول الله (ص) نازل شده هیچ احدی خبر نمیدهد که آن حضرت ساعتی از عبادت حق عزوجل غافل شده و آتی و دقیقه کوتاهی کرده حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که افضل کل خلق است بعد از رسول الله (ص) و عبادت آن حضرت در قوه بشر نیست چنانکه در بین نماز زانوی مبارک آن حضرت را به تیغ شکافتند و پیکان را بیرون آوردند هیچ مطلع نشد و بعد از رسول اعرف و افضل کل خلق بود آن حضرت ترك نماز و سایر واجبات و مندوبات نمود و ادعا نکرد که من از پیغمبر محمد مصطفی (ص) برترم بلکه چون میگفت انا عبد من عبید محمد (ص) من بنده هستم از بندگان محمد (ص) خدا لعنت کند این جماعت را که خلق را گمراه نمودند و از راه حق بباطل ایشان را میل دادند پس هر کس که این توهّم و گمان باطل نماید حاصلی برایش نخواهد بود خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين و قول شبلی که من ظن انه قریب فهو بعيد اشاره بقرب آن مرتبه است چه هر کس این گمان کند پس او دور است از رای صواب و عقل سلیم چه بنده با این تکافوت بشریت و علایق جسمانیة کجا میسر است او را که نزدیک شود آن ذات مقدس تبارک و تعالی و مراد از قوله تعالی و نحن اقرب الیه من حبل الوريد مطلع و با خبر بودن حق تعالی است از کل احوال و اعمال و اقوال مخلوق نه اینکه ملصق باشد از قبیل التصاق در عرض با معروض یا اتحاد وجود با مهیة و دلیل بر این مدعا قوله تعالی ما یكون من نجوى ثلاثة الا و هو رابعهم و لا خمسة الا و هو سادسهم و لا ادنی من ذلك الا و هو معهم ایما كانوا الآیة ، نعم ما قیل :

یار نزدیکتر از من بمن استون عجایب که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوستدر کنار من و من مهجورم

و این شاعر از اهل مرتبه اولی است یا ثانیه علی اعتبار زیرك شو در فهم این مطالب پس ای عزیز دانستی از کلمات سابقه که توحید نظر بنفسش در مرتبه اولی منقسم بچهار قسم می شود توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید عبادت و توحید نظر بموحّدین دو قسم میگردد توحید ذاتی و توحید صفاتی و نظر باختلاف مراتب و تفاوت درجات عارفین و موحّدین توحید صفاتی مرتب بچهار مرتبه میگردد توحید عبادت و توحید ذاتی و توحید شهودی و توحید حقیقی و هر مرتبه از این مراتب چهارگانه مشتمل بر توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید عبادت می باشد اما در توحید شهودی و حقیقی وجه اشتمال هریک از این دو مرتبه مراتب چهارگانه را پس ظاهر است چه در آن مقام ملاحظه هیچ نمی کند مگر حق و کل اشیاء را باطل و مضمحل میداند پس برای هیچ چیز فعلی و صفتی ثابت نمی کند مگر برای حق عزوجل اما توحید ذاتی اشعار شد وجه اشتمالش و همچنین توحید عبادت و بیانش گذشت و جمع نمودن شارح دام ظلّه و اطال بقائه نبوت و ولایت را در قول خود و امثال بمقتضای نبوت و ولایة اشاره است باینکه نبوت مستلزم ولایت است بدون عکس پس هر نبی ولی هست چه نبوت ظاهر ولایت است و ولایت مقوم نبوت است از این سبب است که حضرت رسول (ص) می فرمود یا علی انت منی بمنزلة الروح من الجسد و انت نفسی بین جنبی و تحقیق مرام علی حسب ما یقتضیه المقام سابق شد تکرار مستکره است اما نبوت و معنیش و فرق بین نبی و رسول و اختلاف قوم در این مسئله و ذکر احادیث داله بر مدعا پس در قوله علیه السلام السلام علیکم یا اهل بیت النبوة مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

اما قول شارح سلمه الله و باید که پاك باشی از معاصی و غفلات ظاهره و باطنه و کبیره و صغیره پس مراد از غفلات آن است که در حدیث مذکور است المؤمن هو ان کلامه ذکر و صمته فکر و نظره اعتبار یعنی مؤمن آن کس است که کلامش ذکر باشد و مراد از ذکر تکلم نمودن بآنچه رضای الهی در آن باشد پس طلب معاش محضا لله و تکلم در آن از جمله اذکار خواهد بود چه ذکر بمعنی یاد آوردن است حق است و این نیز نوع از یاد آوردن است و تخصیص بطلب معاش ندارد بلکه غیرش نیز مثل سعی در حاجت برادر مؤمن نمودن محضا لله مظلومی را از دست ظالمی خلاص کردن و با مردم بآنچه از جانب خدا امر شده است سلوک و مدارا نمودن و امر بمعروف و نهی از منکر کردن و امثال اینها از آنچه که محضا لله باشد حتی در نزد ارباب یقین و ایمان جماع با زنان خود کردن محضا لله است نه بجهت خواهش نفس پس اگر تکلم کند بدون ذکر حق تعالی غافل شده است از ذکر حق و همچنین مؤمن آن است که خاموشی او فکر باشد یعنی متوجه شود بدل خود بسوی آثار و عظمت و قدرت خالق جبار پس چون فکر نمود می یابد و می فهمد اشیائی را که بوصف در نمی آید و عبارت از آن تعبیر نمی شود و می شناسد مقام صاحب امر و نهی را پس چون آن مقام را شناخت ثابت می شود در نزد او بدون تردد که نغری نیست مگر در طاعت حق و طلب رضا و خشنودی او و مطلوب هیچکس در دنیا و آخرت حاصل نمی شود مگر از حق جل و علا چنانکه می فرماید من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الآخرة یعنی هر که بخواهد ثواب دنیا را پس در نزد خدا است ثواب دنیا و آخرت پس میداند که نیکو نیست خدمت حق برای خواطر غیر او مثل عبادت کردن برای آنکه بهشت باو بدهد یا آنکه از دوزخ نجات دهد بلکه عبادت را محضا لوجه العزیز می کند پس راضی می شود نعمة او را و بلاء او را پس در نزد خدا مرضی خواهد بود و خدا از او راضی خواهد شد پس هر گاه خاموشی مؤمن تفکر و تدبیر در آثار و صنع حق عزوجل می باشد پس اگر صمت او برای تفکر در امر متعلق بدنیای صرف باشد غافل شده است از یاد حق و همچنین مؤمن آن است که نظرش اعتبار باشد یعنی چون نظر کند در این دنیا و مافیها به بیند که مردم می میرند و عمارات عالیه خراب میشوند و اساس دنیویه زود منهدم میگردد پس اعتبار بگیرد و نفس خود را معالجه کند چون منتظر مرگ باشد باین معنی کار متعلق بامروز را از عبادت بفردا نیندازد و آماده و مستعد باشد که هر وقت که خبر کنند برای سفر دور و درازی زاد راحله نباشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که لیس العلم بکثرة التعليم و التعلم بل هو نور من عند الله یقذفه فی قلب من یحب فیفتح فیشاهد الغیب و ینشرح فیحتمل البلاء قیل له یا رسول الله (ص) هل لذلك علامة قال التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله یعنی نیست علم بکثرت تعلیم و تعلم بلکه نوری است که خداوند عالم می اندازد در دل هر کس که دوست دارد او را پس مفتوح می شود بر او ابواب کرامت پس مشاهده می کند امور پنهان را آن چنان امری که ناس از تحمل آن عاجزند و منشرح می شود سینه اش پس متحمل بلاها و اذیت های زمانه میگردد و نعیم ابدی جاودانی را بنظر درمی آورد و این اذیتها برایش سهل می شود چنانکه در حدیث است که در مؤمن سه خصلت باید باشد یکی خصلت حق جل و علا که مردم بر اسرار و احوالش مطلع نگردند دوم خصلت رسول الله صلی الله علیه و آله که با مردم مدارا کند با هر کس نسبت بحالش سلوک نماید سیم خصلت اوصیاء علیهم السلام است که بر اذیت مردم صبر کند و این دو روزه دنیای فانی را بهر طریق که باشد بگذراند نعم ما قیل :

هر که با عین یقین بینا در این عبرت سراسبایقین داند که این دارالفنا دارالعنا است

در حقیقت این جهان راه است منزل آن جهان بیچ عاقل در میان راه آسایش نخواست

پس هر کس که نظرش غیر اعتبار و عبرت باشد غافل است بصرنا الله و ایاکم بعیوب انفسنا و جعلنا و ایاکم من الذین جاهدوا فی الله فهدی بهم سبیلہ و اوضح لهم طریقہ بحق النبی و آله الطاهرین این است غفلات ظاهره و باطنه

اما معاصی کبیره و صغیره پس بدانکه میانه علما در معاصی کبیره و عدد آن اختلاف است بعضی میگویند که معصیت نسبت بیکدیگر کبیره و صغیره میباشد و الا همه معاصی کبیره اند چه نافرمانی خدای عزوجل با اطلاع او و حضور او امری است بزرگ و کاری است عظیم و لیکن این معاصی هر یک نسبت بآن دیگر متصف بصفی صغر و کبر میگردند البته حرق کلام الله اعظم از شرب خمر است و زنا اعظم از کذب است و بر این قیاس سایر معاصی اگر چه این کلام کلامی است متین و جید و لیکن احادیث و آیات مخالفت دارد این را چه در اکثر از احادیث بلکه کلا فرق نموده است معصوم میانه صغیره و کبیره و عدد ایشان را بیان فرموده پس ما آنچه حدیث اشعاری بآن ندارد ترك میکنیم چه در این بلکه حکمتی و مصلحتی باشد که عقول ناقصه و ضعیفه ما ادراک آن مراتب نکند و عدد معاصی کبیره در احادیث مختلف وارد شده و ذکر آن احادیث کلا در این موضع مناسب نیست پس ذکر میکنم دو حدیث را که ثانی مبین اول و جامع همه آنچه در قرآن و در احادیث مختلفه وارد شده است می باشد خیر الکلام ما قل و دل اما حدیث اول حلبی گوید که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم قوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریم فرمود آن حضرت الکبائر ما اوجب الله عز و جل علیها النار یعنی معاصی کبیره آن معاصیند که خداوند عزوجل وعده کرده است فاعل آن را آتش جهنم اما حدیث دوم پس روایت کند احمد بن محمد بن خالد از عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی که گفت که حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که شنیدم از پدرم امام رضا علیه السلام که فرمود شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود داخل شد عمرو بن عبید بر پدرم امام جعفر صادق علیه السلام پس چون سلام کرد نشست تلاوت کرد آیه الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش پس باز ایستاد پس آن حضرت فرمود ما اسکتک یعنی چه چیز ساکت گردانید ترا از اتمام نمودن آیه عرض کرد که دوست دارم که بشناسم معاصی کبیره را از کتاب خداوند عزوجل پس فرمود آن حضرت نعم یا عمرو اکبر الکبیر الاشرک بالله یقول الله و من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة و بعده الایاس من روح الله لان الله عز و جل یقول انه لا یبئس من روح الله الا القوم الکافرون ثم الامن (من ظ) مکر الله لان الله عز و جل یقول فلا یأمن من مکر الله الا القوم الخاسرون و منها عقوب الوالدین لان الله سبحانه جعل العاق جبارا شقیئا و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق لان الله عز و جل یقول فجزأوه جهنم خالدا فیها الی آخر الآیه و قذف المحصنة لان الله عز و جل یقول لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم و اکل مال الیتیم لان الله عز و جل یقول انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و الفرار من الزحف لان الله عز و جل یقول و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر و اکل الربا لان الله عز و جل یقول الذین الربا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخططه الشیطان من المس و السحر لان الله عز و جل و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق و الزنا لان الله عز و جل یقول و من یفعل ذلك یلق اثمما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیہ مهانا و الیمین الغموس الفاجرة لان الله عز و جل یقول الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة و الغلول لان الله عز و جل یقول و من یغلل یأت بما غل یوم القیامة و منع الزکوة المفروضة لان الله عز و جل یقول فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم و شهادة الزور و کتمان الشهادة لان الله عز و جل یقول و من یکتتمها فانه اثم قلبه و شرب الخمر لان الله عز و جل نهی عنها کما نهی عن عبادة الاوثان و ترك الصلوة متعمدا او شیئا مما فرض الله عز و جل لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ترک الصلوة متعمدا فقد

برئ من ذمة الله و ذمة رسول الله و نقض العهد و قطيعة الرحم لان الله عز و جل يقول لهم اللعنة و لهم سوء الدار پس برخواست عمرو از برای او صراخی و جزعی بود از گریه خود و میگفت هلاك شود هر که سخن گفت برای خود و با شما منازعه کند در فضل و علم و از اینکه بنای ما در تألیف این کتاب انتفاع عوام است لهذا بترجمه این حدیث شریف میپردازیم تا خواص و عوام از آن انتفاع گیرند چون عمرو عرض کرد خدمت حضرت آن حضرت فرمود که خوب است ای عمرو برایت از کلام الله بکیر را بیان می‌نمایم بدانکه بزرگترین معاصی کبیره شرك بخدا است خواه در ذات و خواه در صفات و خواه در افعال و خواه در عبادت و معنی شرك در عبادت آن است که عابد اراده کند با حق تعالی غیر او را و او در این امة اخفی است از دیب غله سوداء در لیلہ ظلماء چنانکه حق تعالی می‌فرماید و مایؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نیاوردند بسیاری از مردمان بحق سبحانه تعالی مگر آنکه ایشان شريك قرار دهند گانند برای حق جل و علا و عبادت بر دو نوع است عامه و خاصه :

اما عبادت عامه یعنی شرك در آن پس رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید الشرك اخفی فی امتی من دیب النمل در حدیث دیگر وارد است من حلف بغیر الله فقد اشرك یعنی هر که قسم بغیر خدا بخورد پس شريك قرار داده است برای حق تعالی و در تفسیر قوله تعالی و مایؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مأثور است که فرمودند مراد از شرك در این آیه شرك طاعت است بقول خودشان که یطیع الشیطان من حیث لا یعلم فیشرك یعنی فرمانبرداری می‌کند شیطان را از جهالت پس شريك قرار میدهد برای حق تعالی پس از این حدیث شریف معلوم شد که ارتکاب معاصی شرك در طاعت است چه اطاعت می‌کند شیطان را پس شريك قرار میدهد برای حق تعالی در طاعت و نیست شرك در عبادت که عبادت کند غیر خدا را و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود و من ذلك قول الرجل لا و حیاتک یعنی از شرك است قول مرد که بگوید که نه قسم بحیات تو و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود آن حضرت الرجل یقول لولا فلان لهلکت و لولا فلان لاصبت کذا و کذا و لولا فلان لضاع عیالی الا انه قد جعل لله شریکا فی ملکه یرزقه و یدفع عنه یعنی مردی که میگوید اگر فلانی نمیشد هرآئینه هلاك میشدم و اگر فلانی نمی‌بود بمن نمی‌رسید فلان چیز فلان چیز از بلا و اگر فلانی نمیشد ضایع میشد عیال من نیست این کلام مگر اینکه آن مرد گردانیده است برای حق تعالی شریکی در ملک او که روزی میدهد او را و دفع می‌کند از او بلا را پس عرض کردند خدمت حضرت که اگر آن شخص بگوید اگر خداوند عزوجل بمن منت نمیگذاشت بمعاونت فلان هرآئینه هلاك میشدم چگونه است حضرت فرمود که لا بأس هینا در این وقت باکی نیست می‌تواند بگوید الحاصل اینکه هر گاه اعتماد کند بچیزی از مخلوقات و او را مستقل بداند در آن امر پس مشرك است اما هر گاه آن شخص را از اسبابی بداند که خداوند عالم قرار داده است موحد است نه مشرك

اما عبادت خاصة که معین و مقرر فرموده است شارع علیه السلام مثل نماز و روزه و حج و سایر عبادات شرعیه پس شرك در آن شرك در باعث بر ایقاع آن است مثل ریا یعنی دیدن زید مثلا باعث بر ایقاع نماز می‌شود در آن وقت مخصوص و برای ریا نیز دو مرتبه است شرك و کفر اما شرك این است که نماز کند عابد برای خدا و باعث بر ایقاع صلوة در آن وقت مخصوص نمودن بزید مثلا باشد اما کفر این است که منظور آن شخص از نماز کردن نمودن بزید است هر گاه زید نمیشد نماز نمی‌کرد پس هر گاه حلال بداند این دو رتبه مذکوره را کافر است و خوش حلال است و قتلش واجب است هر گاه دانسته شود که اعتقاد این شخص این است باخبار خود در صورتی که عالم و مختار باشد باخبار خود هر گاه حلال نداند پس شرکی است که کفر را لازم دارد امر باعاده نمازش میکنند اولاً و مرتبه دوم توبه‌اش

میدهند و مرتبه سیم تعزیرش میکنند و مرتبه چهارم میکشند پس فرمود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تعداد بکایر و بعد از شرك مأیوس بودن یا مأیوس گردانیدن خلق را از رحمت حق تعالی بعلت اینکه خداوند عزوجل در کلام حمید مجید می فرماید لایأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی مأیوس از رحمت حق تعالی نمی شود مگر گروه کافران و بعد از یأس از رحمت حق ایمن بودن از مکر خدا است چنانکه می فرماید حق عزوجل فلا یأمن من مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمی شود از مکر حق تعالی مگر گروه زیان کاران و از معاصی کبیره است عقوبت والدین بعلت اینکه حق تعالی گردانیده است عاق را جبار شقی و از آن معاصی است کشتن نفسی که حرام کرده است خداوند عالم کشتن آن را مگر بحق که قصاص یا چیز دیگر از امور شرعیه باشد بعلت اینکه حق تعالی می فرماید فجزاؤه جهنم خالدا فیها تا آخر آیه یعنی هر که بکشد مؤمن را دانسته پس پاداش عملش جهنم است حالکونی که علی الدوام در آن باشد و از آن معاصی است نسبت دادن محصنات را بزنا بعلت اینکه حق تعالی می فرماید لعنوا فی الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظیم یعنی هر که نسبت دهد محصنات را بزنا لعنت کرده شده اند در دنیا و آخرت و برای ایشان است عذاب بزرگ و از آن معاصی خوردن مال یتیم است بعلت اینکه حق تعالی می فرماید انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی اینست و جز این نیست میخورند در شکمهای خودشان آتش را و زود است که برافروزند سعیر را که طبقه از طبقات جهنم است و از آن معاصی است فرار نمودن از جهاد با رسول الله صلی الله علیه و آله یا با امام مفترض الطاعة بعلت اینکه حق سبحانه تعالی می فرماید و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بنس المصیر یعنی هر کس که هر کس برگرداند از لشکر مخالف در هنگام حرب پشت خود را بجهت گریختن پس مستوجب شده است غضب خداوند عزوجل را و جایگاه او در جهنم است و بد جائی است جهنم و از آن معاصی ربا خوردن است بعلت اینکه حق تعالی می فرماید لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخطه الشیطان من المس یعنی آن کسانی که ربا میخورند بر نمیخیزند برای حشر مگر مثل برخاستن کسانی که شیطان بسبب مس کردن ایشان را متخبط کرده باشد یعنی چون روز قیامت می شود شکم آنها بحدی بزرگ میگردد که قدرت حرکت و رفتار ندارند و از آن معاصی سحر است بعلت اینکه حق تعالی می فرماید و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق که بتحقیق که دانستند مر آن اشخاصی که خریدند دنیا را بدین که نیست از برای ایشان در آخرت هیچ نصیبی و بهره چه سحره بسبب سحر خودشان ادعای اعجاز و کرامت میکنند و مردم را برگرد خودشان جمع می نمایند پس خریدند دنیا را بدین نعم ما قیل :

دنیا بدین خریدنت از بی بصارتیستای بد معاملت بهمه هیچ میخری

و از آن معاصی است زنا کردن بعلت اینکه حق جل و علا می فرماید و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب و یخلد فیه مهانا یعنی هر که زنا کند برمیخورد نگاه را و خداوند زیاد میگرداند برای آن زانی عذاب را و مخلد میگرداند در آن عذاب در حالتی که اذیت میکنند آن را در آن عذاب و از آن معاصی است یمین غموس فاجره یعنی قسم خوردن بر بفعل نیاوردن آنچه نیامده است و در زمان مستقبل خواهد آمد در آن زمان مستقبل پس اگر الآن قسم خورد که من در زمان مستقبل فلان عمل نکرده ام راست است اثمی بر او نیست یا اینکه مراد از این عبارت قسم دروغ است مطلقا بعلت اینکه حق تعالی می فرماید الذین یشترکون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة یعنی آن کسانی که میخرند بعهد خدا و قسمهای خودشان قیمت اندکی را برای آن جماعت نصیبی نیست در دار آخرت و از آن معاصی غلول است یعنی خیانت در غنیمت پیش از قسمت آن نمودن بعلت اینکه حق تعالی می فرماید و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة یعنی کسی که در غنیمت خیانت کند می آورد آنچه را که خیانت کرده است روز قیامت پس عذاب کرده

می‌شود بآن عمل و از آن معاصی منع نمودن زکوة واجبه است بعلت اینکه حق تعالی می‌فرماید فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم یعنی پس داغ کرده می‌شود بآن اموال پیشانیهای ایشان را و پهلوها و پشتهای ایشان را پس بایشان میگویند ملائکه این است آنچه که برای شما ذخیره کرده بودید و از آن معاصی است بدروغ گواهی دادن و کتمان شهادت کردن بعلت اینکه حق تعالی می‌فرماید و من یکتّمها فانه آثم قلبه یعنی هر که کتمان کند شهادت را و از آن معاصی شراب خوردن است بعلت اینکه حق تعالی نمی‌کرده از آن چنانکه نمی‌کرده از پرستش بتها و از آن معاصی ترك نماز کردن است بعلت اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده و من ترك الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله و ذمة رسوله یعنی هر کس که ترك کند نماز را دانسته پس بتحقیق که بری شده از ذمه خدا و ذمه رسول او و از آن معاصی است شکستن پیمان بعد از آنکه صیغه خوانده شده و قطع کردن رحم است بعلت اینکه حق تعالی می‌فرماید الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار یعنی آن کسانی که می‌شکنند پیمان خدا را بعد از میثاق او و قطع می‌کند آنچه را که حق تعالی امر بوصل او نموده که صله رحم باشد و فساد می‌کنند در زمین بجهة آن جماعت است لعنت خدا و برای ایشان است خانه بد که عبارت از جهنم است ، معلوم بوده باشد که در ترك صلوة آیه ذکر نکردن اشاره بر این است که نهی از آن نیز از این آیه مذکوره مفهوم میگردد بعلت اینکه نماز عهدی است از عهدهای حق سبحانه تعالی پس هر که ترك کند نقض عهد نموده برای او لعنت حق است و آتش جهنم پس معلوم شد که این حدیث مبین حدیث اول است و جامع کل آنچه در احادیث مختلفه است و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم اجمعین الی یوم الدین